



کتبخانه ایلمانیه شهرانوفر
Iranische Bibliothek in Hannover

رومانی

★ **مروری بوضعیت کنونی و چشم انداز آینده**

بودجه سال ۱۳۶۴

★ بیلان ورشکستگی رژیم جمهوری اسلامی
یک بررسی اجمالی

نقد طرح برنامه‌ی . س . چ . ف . خ . ا .

★ «برنامه» ، مسأله این نیست !

★ قلب جهان بی قلب برپوته نقد

★ اعلامیه های منتشر شده

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دورة سوم شارة ✓

خرداد ماه ۱۳۶۴

www.iran-archive.com

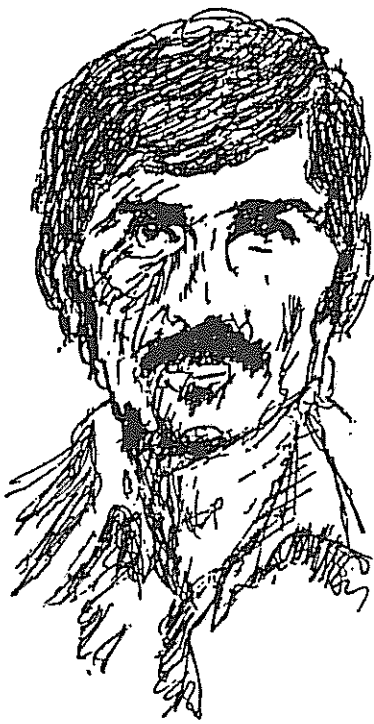
رهائی

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم - خرداد ماه ۱۳۶۴ - شماره ۲

چاپ اول، ایران در قطع رقعی، ۵۲ صفحه

چاپ دوم، خارج از کشور، تیرماه ۱۳۶۴



گرامی باد

خاطره ی رفیق ابوالقاسم آقا بابا خنجری

انقلابی کمونیست رفیق ابوالقاسم آقا بابا خنجری (رحیم) در اوایل اردیبهشت ۱۳۶۴ بدست جلادان رژیم خونخوار جمهوری اسلامی در زندان اوین تهران اعدام شد و باین ترتیب سازمان ما یکی دیگر از اعضای مبارز و ارزنده ی ——— را از دست داد.

رفیق ابوالقاسم که در فروردین ماه ۱۳۳۰ در اصفهان بدنیا آمده بود، پس از اتمام دوره ی دبیرستان در دانشکده ی علوم دانشگاه اصفهان به تحصیل خود ادامه داد. در دوران تحصیل با فعالیت سیاسی آشنا گردید و در مبارزه علیه رژیم شاه شرکت کرد. وی پس از اخذ لیسانس برای ادامه ی تحصیل، کشور آلمان غربی را برگزید و بعد از مدت کوتاهی بعنوان یکی از اعضای فعال کنفدراسیون دانشجویان ایرانی به مبارزات خود ادامه داد.

همزمان با اوج مبارزات مردم در سال ۱۳۵۷ و نیز همچون و همراه با سایر رفقای برای شرکت فعال در مبارزه ——— ایران بازگشت و بلافاصله سازماندهی رفقای هوادار سازمان در اصفهان و شهرهای اطراف آن را آغاز کرد. در طول مدت اقامت او در اصفهان، سازمان، با کمتر مشکلی در آنجا مواجه بود. در این دوران او با فعالیت شبانه روزی خود توانست گام مهمی در معرفی سازمان و دیدگاه هایش در این منطقه بردارد و همراه با سرو سامان یافتن فعالیت ها در این شهر او همچنین دست به انتشار نشریه ای محلی بنام "راه رهایی" زد که دو شماره از آن تا قبل از ۳۰ خرداد ۶۰ منتشر گردید. در طول این مدت رفیق ابوالقاسم نشان داد که کمونیستی پر شور، پرکار و منظم است.

پس از وقایع ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و تشدید جو خفقان، رفیق ابوالقاسم که در اصفهان مورد شناسائی عناصر رژیم قرار گرفته بود، به تهران آمد، در حالی که تشکیلاتی که او در ایجادش سهم موثری داشت، به فعالیت خود ادامه می داد.

در تهران نیز وی در بخش های مختلف سازمان به فعالیتی گسترده پرداخت بطوری که بخشی از موفقیت های سازمان در این دوره مرهون کوشش های او بود. این دوران اما، کوتاه بود و در همراه ۶۱ بطور تصادفی توسط عامل رژیم دستگیر شد. اما موفق شد پس از دستگیری علی رغم شکنجه ها و فشارهای گوناگون، هویت سیاسی خود را تا مدت ها کاملاً از رژیم مخفی نگه دارد. رفیق ابوالقاسم حتی زمانی که هویت سیاسی او برای رژیم روشن شده بود و او را برای کسب اطلاعات از سازمان تحت شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجه ها قرار داد، کوچک ترین ضعفی از خود نشان نداد و سرانجام نیز به همین جرم، جرم مقاومت در برابر جلادان رژیم خمینی و پافشاری بر آرمان انقلابیست بدست مزدوران جنایتکار جمهوری اسلامی، که دستشان به خون هزاران تن از بهترین فرزندان این سرزمین آلوده است، به زندگی پر افتخار و پر شور خاتمه داده شد. باشد که روزی تمامی این جنایتکاران به مجازاتی که شایسته آنند برسند، اطمینان داریم که خاطره مقاومت جانانه ی رفیق ابوالقاسم همواره در دل تک تک همزمان و یارانش و همه ی انقلابیون کمونیست ایران زنده خواهد ماند.

www.iran-archive.com

مروری بوضعیت کنونی و چشم انداز آینده

در ظرف چند ماه اخیر رژیم جمهوری اسلامی با مشکلات عدیده ای روبرو بوده است که تفسیری هر چند کوتاه از آن ها شاید در روشن تر شدن چشم انداز ماه های آینده بی تاثیر نباشد .

از طرفی با تشدید بمباران شهرها توسط رژیم عراق ، رژیم جمهوری اسلامی بالاخره پس از بیش از يك سال دست به دست کردن و تهدیدهای بی دریغی حمله ی موسوم به بدر را آغاز کرد . حسب المعمول حملات والفجر يك، دو، سه ۰۰۰ تا بسی نهایت، کیلومترها از خاک عراق آزاد شد! دشمن متحمل هزاران کشته و زخمی گردید و صدها اسیر گرفته شد! اما ایستادگای پوچ شاید فقط عقب مانده ترین هواداران رژیم را بغریبند . واقعیت این است که صرف نظر از نبردهای شدید دو سال اول جنگ و از زمان آغاز حملات "نهایی" رژیم جمهوری اسلامی، تهاجم "بدر" به یقین پر تلفات ترین و فاحش ترین شکست را برای رژیم در پی داشته و تعداد کشته شدگان و زخمی های آن بالنسبه کم سابقه بوده است . زمینه ی این شکست از مدت ها قبل نیز آشکار بود . گزارشات متعدد در باره ی اختلاف نظرهای درون شورای عالی دفاع (۱) بین نظامیان از سوءتفاهم و روحانیان از سوی دیگر در مورد حمله ی جدید ، وضعیت برتر نظامی عراق ، روحیه ی تضعیف شده ی "سپاه اسلام" و گسترش اعتیاد و توسل به مشروبات الکلی در جبهه ها (لابد در آرزوی رویت مهدی سوار بر اسب سفید!) و غیره همگی در جهت چنین شکستی اشاره داشته اند . سرانجام نیز شد آنچه نباید میشد! و طبعا چنین شکستی لازم بود تا دور نمای بن بست را بوضوح بیشتری در برابر دیدگان رژیم به نمایش بگذارد . که گوا این که عناصر و محافظی از آن پیش از این نیز از این بن بست بی اطلاع نبودند ولی مضرات ادامه ی جنگ را بر مضرات سنگین تر خاتمه ی آن ترجیح می دادند (۲) . به این ترتیب پیس از مدت ها مجددا راه برای میانجیان گشوده شد . دبیر کل سازمان ملل ، سازمان کنفرانس اسلامی و بالاخره وزیر خارجه ی

۱- قابل توجه است که از زمان آغاز بمباران شهرها و حمله ی بدر تا هنگام نگارش این سطور در ماه خرداد ، شورای عالی دفاع که ظاهرا و بر اساس قانون اساسی رژیم، بالاترین مرجع تصمیم گیری در امور نظامیست جلسه ای نداشته است و این قطعا حاکی از علق اختلاف نظرها و عجز از تصمیم گیریست .

بویژه باید در نظر داشت که گویا اخیرا در حدود ۱۷۰ نماینده ی مجلس در نامه ای به خمینی از بی لیاقتی رهبری جنگ (.....) سپاه ۰۰۰) گله کرده اند که امام حاکم بر جان و مال پیروانش آن ها را امر به خفه شدن کرده است! مشکلات و اختلافات درون رژیم از این هم گسترده تر است . گفته میشود یگان هوایی سپاه که با کوشش بسیار در رقابت با نیروی هوایی ایجاد شده بود منحل شده و حتی سخن از کشتار گذاشتن عملی شورای عالی دفاع و سپردن امور جنگ به افراد بی تجربه تر می رود .

★ (متاسفانه متن داخل پرانتز در نسخه چاپی ارسالی رفقا قابل خواندن نیست . کمیته خارج از کشور) .

۲- در این زمینه پیش از این سخن گفته ایم (رهائی شماره ی ۱، دوره ی حاضر) . بطور خلاصه این که، اثرات ادامه ی جنگ را رژیم تا کنون نه تنها مضر نمی دانسته بلکه خیرات هم محسوب می کرده است که البته گسترش نارضایتی ها ممکنست این فاکتور را تغییر دهد . ولی با خاتمه ی جنگ رژیم از سوئی باید پاسخگوی نیروی وسیع درگیر در جبهه و نیروهای سپاه و بسیج خواستار ادامه ی رادیکالیسم گانگستر را رفته شدت یابد . و بدتر از همه این که در مقابل گسترش اعتراضات توده ای حربه ی "قوی" شرایط جنگی را از دست بدهد .

عربستان سعودی . شکی نیست که گفتگوهای درباره ی صلح و آتش بس و پرداخت غرامت در جریان بوده است . در ایمن فاصله موضع رسمی رژیم هم چند بار مورد تاکید قرار گرفته که بر خلاف تصور عمومی شامل سرنگونی رژیم صدام حسین نیست بلکه " مجازات متجاوز " را مطالبه می کند . البته در تفسیر این درخواست پاسخ داده می شود که " مجازات " به معنای از میان رفتن این رژیم است . اشارات دبیر کل سازمان ملل مبنی بر وجود گرایشاتی به آتش بس و صلح در برخی از سردمداران رژیم و اظهار وزیر خارجه ی هند که رژیم ایران آماده ی صلح است ولی برای آن فشار بیشتری بر آن لازم است بسیار گویا هستند . در هر صورت در این گفتگوها و مذاکرات که همزمان با تهدیدهای حمله و یکسره کردن کار صورت می گیرد، رژیم ولایت فقیه کماکان در انتظار است تا در طول زمان رژیم عراق در اثر فشار اقتصادی از پا در آید چون هیچ رژیمی به خواست خود کنار نمی رود ، خاتمه ی جنگ به نفع کمپانی های نفتی و نظامی نیست، و قدرت های بزرگ نیز به تبع این امر خواهان خاتمه ی جنگ نیستند .

لیکن اگر قرار باشد وضعیت اقتصادی و فشار و ام های خارجی و غیره رژیم عراق را از پا اندازد ، رژیم جمهوری اسلامی نیز در اوضاع چندان مناسبی قرار نخواهد داشت (۳) . هر چند رژیم به گفته ی سردمداران آن بدهی خارجی ندارد باید در نظر داشت که در صورت لطمه ی اساسی به فروش نفت که منبع اصلی درآمد بشمار می رود بعید است که بتواند با وام آنرا جایگزین سازد ، چه از اعتبار کافی برخوردار نیست . وضع فروش نفت در اثر متزلزل بودن بازار نفت در چندین ماه اخیر از طرفی ، و نا امنی خلیج فارس برای بارگیری از طرف دیگر چندان مناسب نبوده است . قیمت فروش نفت ایران عملاً به دلیل مخارج حمل از جزیره ی خارك به جزیره ی سیری و افزایش سرسام آور نرخ بیمه ، از نرخ رسمی اوپک به حد مفتضح ۲۱ دلار تنزل کرده که شاید پائین تر هم برود ، و این در حالیکه میزان صادرات نفت هم به شدت کاهش یافته است . بنابراین اگر اوضاع به همین منوال پیش برود در چند ماه آینده درآمد ارزی تا حد قابل ملاحظه ای کاهش خواهد یافت .

برای مقابله با این وضع رژیم يك سیاست سه سویه دنبال می کند : انعقاد قراردادهای پایاپای که در نتیجه ی آن ها گروهی از کالاها بدون پرداخت ارز کمیاب وارد می شوند هر چند که چند برابر قیمت واقعی تمام شوند ، کاهش سرمایه گذاری های عمرانی و توقف یا تعلیق پروژه های موجود ، تلاش برای از سر باز کردن بخشی از صنایع و مشکلات ناشی از آن ها که البته دلیل دیگرش برتری نسبی طرفداران مالکیت نامحدود بر طرفداران مالکیت محدود و دولتی در درون رژیم است . به این ترتیب ، اما ، بخشی از مشکل و نه تمام آن قابل تخفیف است . بهر جهت جنگ بخش اعظمی از درآمد ها را یکجا و بخش دیگری از آن را بطور قسطی می بلعد . بر این منوال و با توجه به کاهش درآمد ها نیز مشکلات صنایع در سال جاری از لحاظ تامین مواد اولیه ، قطعات و ماشین آلات به مراتب بیشتر از سال گذشته خواهد بود و چه بسا این وضع منجر به توقف کامل فعالیت برخی از واحدها گردد .

معضل بعدی رژیم ، درگیری های درونی آن است . جناح طرفداران مالکیت نامحدود که تا حدودی قدرت یافته است ، بطور روز افزونی جناح دیگر را در تنگنا قرار می دهد و هر جا هم از لحاظ کمی قادر به پیشبرد نظریاتش در مجلس نباشد به یمن حق وتوی شورای نگهبان منتخب خمینی مانع برتری نظر طرف مقابل می شود . در چند ماه گذشته این جناح به کسب چند موفقیت در زمینه ی قانونگذاری نائل شده که هر يك در جای خود و به اندازه ی خود برای تضعیف جناح مقابل مهمند . ابتدا نوبت لایحه ی بودجه بود که تغییرات گسترده ی آن در مجلس موجبات استعفای دو وزیر و چندین معاون وزیر و تعدادی مدیر کل وزارتخانه ها را فراهم آورد . سپس قانون محاسبات عمومی علی رغم مخالفت سرسختانه ی دولت و شخصی موسوی که اجرای آن را " فاجعه ای برای مملکت " خواند ، بتصویب رسید و دست و پای دولت را در خرج اقلام خراج از چار چوب قانون محاسبات قبلی در پوست گرد و گذاشت . از جوانب دیگر نیز جناح با اصطلاح رادیکال مصون از تعرض نمانده است و سنگرهای یکی پس از دیگری مورد هجوم واقع می شوند . حمله های دیگر از این دست هر چند گاه یکبار متوجه بهزاد نبوی مدیر صنایع سنگین است که آخرین آن می توانست وزارت و خود وزارتخانه ی وی را یکجا بر باد دهد . هر چند

۳- البته گفتنی است که رژیم عراق در حال حاضر در چنان وضع بد اقتصادی ، مشابه سال قبل ، قرار ندارد و حتی در آخر تابستان قرار است خط لوله ی جدیدی از طریق عربستان گشایش یابد که در نتیجه بدون نیاز به خلیج فارس صدور نفت خود را بالا خواهد برد . گذشته از این نه در مورد رژیم سفاک عراق و نه در مورد رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی صرف وضعیت بد اقتصادی ، همانطور که اشاره خواهد شد ، منجر به سرنگونی نخواهد گردید .

در سوی دیگر تمام این قضایا و در مقابلشان اعتراضات مردم جریان یافته است . سه ماه اخیر شاهد حرکات اعتراضی بسیار قابل توجهی بوده که درس گیری از آن ها را برای همه ی ما ضروری می سازد . این حرکات برد و بخش بوده اند . اعتراضات رادیکال توده ای و حرکت اخیر اتومبیل سواری و پیاده روی به دعوت بختیار . ابتدا به مسئله ی اخیر می پردازیم ، چون سخن در این باره به تناسب اندازه و اهمیت واقعه کوتاه تر است . بختیار که چندی پیش از مردم خواهان تحریم خرید بنزین ، کم کاری در ادارات و وارد آوردن ضربه ی اقتصادی بر رژیم از این طریق شده بود و پی در پی وعده ی خبر های خوش در زمینه ی سرنگونی رژیم می داد ، اینبار دعوت به تظاهرات ساکتی مشابه ۱۴ مرداد ۱۳۶۲ کرد و طبق تعدادی به جان آمده از دست رژیم نیز به این دعوت پاسخ مثبت دادند . ولی آنچه این حرکت را از واقعه ی سال ۶۲ متمایز می کرد ، علی رغم گستردگی تبلیغات برای تظاهرات امسال که توسط تلکس و تلفن از خارج و رادیوهای خارجی دامن زده شده بود ، محدودیت قابل ملاحظه ی آن بود . بر خلاف سال ۶۲ ، اتومبیل سواری و پیاده روی عمدتاً بر محور قسمت های از خیابان مصدق متمرکز شد . تجربه نشان داد که مردم معترض ، که بسیارشان هم نه به طرفداری از بختیار بلکه فقط به خاطر اعتراض علیه رژیم به خیابان آمده بودند ، در غیاب هر گونه اقدام و نتیجه ی بعدی که ایشان را درگیر سازد پی بردند که بر جبین این کشتی هم نور رستگاری نیست .

حرکات نوع اول ، لیکن ، بلحاظ خود انگیزگی حائز اهمیت بسیارند . مهمترین این اعتراضات در این سه ماهه عبارت بودند از : تظاهرات کوی ۱۳ آبان تهران ، مقابله ی مردم با اوباشان موتور سوار حزب الله بویژه در تهران ، تظاهرات و درگیری در لاهیجان ، تظاهرات و درگیری در مشهد ، تظاهرات و اعتراض در حومه ی اصفهان ، و تظاهرات و درگیری خلق عرب با پاسداران در اهواز .

آنچه مورد بحث است نه توضیح جزئیات خبری این وقایع ، که این جزئیات به قدر کافی در افواه عمومی پخش شده است ، بلکه سخنی در باره ی تجربه آموزی از این اعتراضات است چون هیچیک از مشکلات مورد اشاره ای که رژیم با آن ها مواجه است به خودی خود او را از پای نخواهد انداخت . چشم اسفند یار این رژیم ، چون هر رژیم دیگر ، جنبش توده ای اعتراضی است و برای این که در زمان بروز اعتراضات توده ای با اشتباهات خود موجبات ناکامی آن ها را فراهم نیاوریم بحثی در این زمینه ضروریست . امیدواریم که این بحث همه گیر ، و با مقدم قرار دادن منافع جنبش توده ای بر منافع لحظه ای و کوتاه مدت تشکیلاتی (که در غالب مواقع یکی نیستند) انجام شود .

وجوه مشخصه ی جنبش های اخیر بدین قرارند :

۱- اعتراضات اخیر عمدتاً حول حوادث محلی و به بهانه ی آن ها پا گرفته و سپس به تظاهرات و اعتراض علیه رژیم و ارگان های آن گسترش یافته اند .

۲- گذشته از فرصت طلبی گروه های مختلف از جمله مجاهدین ، اقلیت و اکثریت و حزب توده که همگی پس از وقوع تظاهرات در رادیوهایشان به گفته ی یکی از عناصر رژیم مبنی بر دستگیری " ۳۰۰ منافق ، توده ای و فدائی " استناد کردند تا غیر مستقیم تظاهرات ۱۳ آبان را به خود نسبت دهند ، اعتراضات اخیر همگی در اصل و عمدتاً خودانگیخته بوده و شعار یی شعارهای هیچیک از گروه های سیاسی در آن ها شنیده نشده است .

۳- این اعتراضات همچون اکثر اعتراضات توده ای بر علیه رژیم شاه غاری از شکل و هویت طبقاتی بودند .

در مورد ویژگی اول وضع مشخص است . در شرایط حاضر که نارضایتی در حد گسترده ایست هر مسئله ی کوچکی به شرط فراهم بودن زمینه در محل می تواند منجر به گسترش اعتراض شود : مثلاً در کوی ۱۳ آبان تهران اصل مسئله از مزاحمت مأمور کمیته برای جوانی در سر محل آغاز شد و تا خلع سلاح کلانتری و بسیج محله پیش رفت .

با پیدایش اعتراض خود انگیزه ، زمینه برای مقابله با رژیم توسط خود مردم و پی بردن به نیروی خودشان فراهم می گردد . این جنبه از اعتراضات اخیر از مهمترین نقاط قوت آنهاست . چه ، موارد دخالت نیروهای سیاسی در گذشته تجربه ی خوبی را بدست نمی دهد . این از نقاط ضعف اساسی جنبش سیاسی ما و موجب تاسف فراوانست که جریان های سیاسی همواره در پی جنبش مردم بوده و هر بار هم که در حرکتی نقش موثری داشته اند به ناکامی و مردم را به سرخوردگی کشانده اند . تنها استثناء در این زمینه قیام ۱۹ الی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است که قاعدتاً آن را هم باید تصادفی تلقی

کرد . می‌گوئیم تصادفی چون نه مجاهدین و نه فدائیان هیچگاه دیدگاه مشخصی در رابطه با قیام مسلحانه نداشتند در بهترین حالت نظریه‌ی آن‌ها از شوروی فوکو (موتور کوچک موتور بزرگ را به راه می‌اندازد) فراتر نمی‌رفت . تصویر خام متصور این بود که آنقدر اقدامات چریکی انجام می‌گیرد و تشکیلات سیاسی در اثر آن‌ها گسترش می‌یابد که بالاخره رژیم را سرنگون می‌کند ! هیچگاه تصور حتی امکان روشنی از پیوند مبارزه با جنبش توده‌ای وجود نداشت . به همین دلیل هم آنچه از تشکیلات سیاسی رادیکال آن زمان پس از ضربه‌های رژیم شاه باقی مانده بود آنقدر به جنبش توده‌ای که از سال ۱۳۵۶ در حال شکل‌گیری و تکوین بود بی‌اعتنا ماند و به ترورهای فردی و حمله به کلانتری و بانک ادامه داد ، و آنقدر از سازماندهی مستقل و تبلیغ توده‌ای در حال غلیان طفره رفت که بدیل خمینی به راحتی جای خود را باز کرد . پیروزی بدیل خمینی در مقابل شاه گذشته از مسائل جهانی ، از طرفی حاصل آزادتر بودن فعالیت هواداران وی و از طرف دیگر نتیجه‌ی خالی گذاشتن مطلق میدان از سوی بدیل بالقوه‌ی چپ بود . سرانجام نیز زمانی که جو برای قیام توده‌ای مساعد بود ، عملیات نظامی مستقل از توده‌ی مردم توسط فدائیان و غیره با تمایل مردم برای درگیری مسلحانه با رژیم مصادف شد . همین . هیچ برنامه‌ای در بین نبود !

از نمونه‌های عکس‌فراوان سخن گفته ایم . از خلع سلاح ستارخان و باقرخان گرفته تا خیانت و انحراف چپ‌نماهایی چون خالو قربان و احسان الله خان در جنبش جنگل ، خیانت‌های حزب توده در جنبش ملی شدن نفت ، تصفیه و کشتار درونی در سازمان مجاهدین توسط مارکسیست‌نماهایی چون تقی شهرام و بهرام آرام ، انحرافات و خیانت‌های حزب توده و فدائیان اکثریت پس از انقلاب در کردستان و ترکمن صحرا و آذربایجان و غیره ، عقب‌نشینی فدائیان و مجاهدین در مقابل هجوم به مطبوعات آزاد و سایر آزادی‌های سیاسی ، عقب‌نشینی بخشی از فدائیان ، مجاهدین ، حزب توده‌ی همواره خائن در مورد مسئله‌ی دانشگاه در سال ۱۳۵۹ ، سیاهه‌ای بی‌انتها و وحشت‌انگیز است که می‌توان ادامه داد .

آخرین مورد قابل بحث هم واقعه‌ی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بود . مجاهدین با غلو و اغراق و آنطور که بعدا معلوم شد بدون آمادگی کافی نظامی ، حتی در سطح تشکیلاتی خودشان ، با درگیری نهائی پیش‌رس با رژیمی که برای بقای خود می‌جنگید توده‌ی مردم را رمانده و تبدیل به تماشاچی زد و خورد نیروهای سیاسی با رژیم کردند . سپس خود نیز از میدان عقب‌نشینی کرده و توده‌ی سرخورده را در کنار صحنه تنها گذاشتند !

در اعتراضات اخیر ، اما ، همانند نمونه‌ی موفق افسریه‌ی دو سال قبل توده‌ی مردم بر خلاف گذشته تماشاگر نبوده و نیروهای سیاسی با رژیم تا دندان مسلح نبودند . خود در یک سوی عرصه‌ی نبرد قرار داشتند . و این به هر جهت قدمی به جلوست . عامل مثبتی که به توده‌ی مردم بویژه در هنگام درگیری با موتورسواران اوپاش یاری داد تا در حدی متناسب با این اعتراضات پی به نیروی خود ببرند و بدانند که قادر به مقابله با نیروی رژیم اند ، فقدان اقدامات ماجراجویانه‌ی چریکی از سوی مجاهدین بود . امری که یا ناشی از تغییر اعلام نشده‌ی خط‌مشی است ، یا از ناتوانی ، یا از برسر عقل آمدن و یا اساسا و حسب‌المعمول ناشی از بی‌توجهی به اعتراضات و جنبش‌های توده‌ای . بنظر می‌رسد شق آخر از همه صحیح تر باشد . چون گذشته از این واقعیت که مجاهدین بخش اعظم کادرها و هواداران خود را از دست داده و نیرویشان برای اینگونه اقدامات بالتبع شدیداً تحلیل رفته است ، ترور توك و توك كسبه‌ی هوادار رژیم و اعلام هفته‌ها و ماه‌های مختلف بعنوان دوره‌ی مبارزه کماکان در دستور کار تبلیغاتی قرار داشت . گویا در ماه اردیبهشت "شعار استراتژیک درود بر رجوی هم تثبیت شد" (۴) . مبارک است ! هر چند خبرچندانی حتی از اقدامات جدی مجاهدینی نشد . در هر صورت و به هر دلیل که باشد فقدان اینگونه اقدامات ماجراجویانه کاملاً به نفع جنبش توده‌ای بود . چه ، امروز آن‌ها قطعاً قوه‌ی ابتکار ، امکان تجربه‌اندوژی و کسب‌انگاز به نفس را از توده‌ی مردم سلب می‌کرد .

سخن آخر در باره‌ی بی‌شکل بودن هویت طبقاتی این اعتراضات است . طبعاً هنوز هم الگوی اعتراضات توده‌ای علیه رژیم شاه بوضوح در ذهن مردم حضور دارد . آن‌ها تصویر دیگری جز حرکت عمومی طبقات مختلف در خیابان ، دادن شعار ، آتش‌زدن لاستیک و غیره در نظر ندارند . ولی باید توجه داشت که بروز جنبش به این شکل و با این محتوای عمومی در ادامه‌ی خود ، در بهترین حالت ، منجر به انقلابی سیاسی مشابه بهمن ۵۷ خواهد شد که به خودی خود امری مثبت است که در صورت پاگیری حتماً باید در آن شرکت جست و به آن دامن زد . انقلاب‌آتی به هر جهت يك انقلاب سیاسی است که

۴- به نقل از رادیو مجاهد - اول خرداد ۱۳۶۴ .

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را هدف خواهد داشت و همه‌ی ما باید برای این هدف و سرنگونی این رژیم خونخوار و ضد بشری مجدانه‌ترین کوشش‌ها را به عمل آوریم .

سخن ما ، اما بیش از این است . اگر نمی‌خواهیم يك بار دیگر در شرایطی قرار گیریم که جنبش پر جوش و خروش ستوده‌ای به مسلخ دیکتاتوری و سرکوب برده شود راهی جز این نیست که علاوه بر شرکت در جنبش عمومی و آزاد یخواهان در جهت رادیکالیزه کردن این جنبش با هدف تدارك برای انقلاب سوسیالیستی تلاش کنیم . این هم از طریق تبلیغ ضرورت و كمك به تشكیل یابی و فعالیت سیاسی کارگران ، نه چون انقلاب بهمن از موضع طبقاتی خرده بورژوازی بلکه از موضع طبقاتی پرولتاری ، ممکن است . این نوع تشكیل ها و فعالیت ها حتما باید خواست های دموکراتیک عمومی (چون آزادی مطبوعات ، اجتماعات ، حق تعیین سرنوشت خلق ها ۰۰۰) را با خواست های دموکراتیک کارگری (از جمله حق تشكیل ، حق اعتصاب ، کم کردن ساعات کار ، افزایش حقوق و غیره) تلفیق کنند . هیچ تشكیلی ، چه کارگری و چه غیر آن ، بدون طرح تمامی خواست های دموکراتیک و فعالیت عملی در راه آن ها يك تشكیل دموکرات نخواهد بود . علاوه بر این ، تشكیل ها و جریانات کارگری باید در هر زمان خط کشی و مرز بندی خود را با تشكیل های دیگر روشن کنند و همواره بدیل حکومت سوسیالیستی را پیش رو داشته باشند . نیروهائی که معتقدند طرح اینگونه مسائل به افتراق و پراکندگی می‌انجامد ، یا در بهترین حالت ، نادانند و یا خائن که قصدی جز فراهم آوردن مجدد زمینه برای سرکوب و نابودی جنبش کارگری و سوسیالیستی ندارند . تنها در پرتو طرح تمامی خواست های دموکراتیک و بدیل انقلاب سوسیالیستی ، در عین فعالیت برای سرنگونی رژیم حاضر ، می‌توان امیدوار بود به هنگام انقلاب سیاسی آتی سرمایه داران ، اگر نه اساسا ، حداقل به سادگی قادر نباشند سلطه‌ی ترور و وحشت خود را برقرار سازند .

پ - اسد

www.iran-archive.com

بودجه سال ۱۳۶۴

بیان ورشکستگی رژیم جمهوری اسلامی

در آخرین روزهای سال گذشته پس از بحث‌های طولانی و جنجال برانگیز در اطراف بودجه در مجلس اسلامی، بالاخره لایحه‌ی بودجه بطور نهائی مورد تصویب قرار گرفت، در حالی که با بودجه‌ای که قبلاً از جانب دولت پیشنهاد شده بود، تفاوت‌های اساسی داشت و ارقام بسیاری از آن دچار دگرگونی شده بود. با این وصف نمایندگان و شورای نگهبان با حذف بخشی از درآمدهای غیر قابل تحقق و افزایش هزینه‌ها عملاً کسر بودجه‌ی لایحه‌ی پیشنهادی دولت را افزایش دادند. دولت، مجلس و شورای نگهبان، اما، کماکان معتقدند که بودجه‌ی سال ۶۴ بودجه‌ای "ضد تورمی"، در خدمت "مستضعفین" و در راستای رسیدن به بهشت موعودی است که از ۶ سال پیش تا کنون وعده‌ی آن داده می‌شود. در مقاله‌ی حاضر خواهیم کوشید به اختصار ماهیت واقعی این ادعاها را در پرتو اقلامی که تا کنون از بودجه مصوب منتشر شده، نشان دهیم.

درآمدها

ارقام بودجه از دو بخش اصلی تشکیل می‌شود: ارقام درآمدها و ارقام هزینه‌ها. در بودجه‌ی سال ۶۴ درآمدهای دولت به ترتیبی که در جدول شماره‌ی (۱) آمده، پیش‌بینی شده است.

جدول (۱) منابع اعتبار دولت در سال ۱۳۶۴ بر حسب بخش ها (هزار ریال)

عنوان	ارقام سال ۱۳۶۳	پیش بینی سال ۱۳۶۴
درآمد های مالیاتی	۸۷۴/۲۲۷/۲۷۷	۱/۰۶۵/۴۹۷/۱۷۴
درآمد نفت	۱/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۱/۸۶۷/۰۰۰/۰۰۰
درآمد انحصارات	۷۳/۴۷۷/۸۹۸	۶۳/۳۰۶/۹۰۶
خدمات و فروش کالا	۴۶۴/۴۱۸/۳۴۶	۳۴۳/۸۵۳/۹۵۳
حق بیمه، کمک و درآمد های انتقالی	۳۳۵/۴۰۵/۵۰۰	۳۶۲/۱۳۴/۱۶۰
اصل و بهره وامها و سود سرمایه گذاری		
های خارج از کشور	۲۵/۶۰۰/۰۰۰	۳۱/۵۰۲/۷۲۸
سایر منابع تامین اعتبار	۳۶۴/۷۰۱/۰۸۹	۲۹۸/۰۰۰/۰۰۰
جمع	۳/۹۳۷/۸۳۰/۱۱۰	۴/۰۳۱/۲۹۵/۳۷۱
برگشتی از پرداخت های سالهای قبل	۱۵۰/۰۰۰/۰۰۰	۹۶/۵۰۰/۰۰۰
جمع کل	۴/۰۸۷/۸۳۰/۱۱۰	۴/۱۲۷/۷۹۵/۳۷۱
اعتبار تصویب شده		۴/۱۳۲/۹۴۷/۲۰۵

نگاهی به ارقام فوق جهت گیری عمومی دولت خدمتگذار را نشان می دهد. تکیه اساسی در سال جاری برای کسب درآمد همچنان بر نفت خواهد بود که به میزان ۱/۸۶۷ میلیارد ریال پیش بینی شده است. بعلاوه درآمدهای حاصل از مالیات افزایش یافته و باین ترتیب گویا کوشش شده شکاف کسری بودجه تا حدودی محدود شود. واقعیت اما چیز دیگری است. درآمدی که دولت برای مالیات در نظر گرفته شامل مالیات بر شرکت ها، مالیات بر درآمد، مالیات بر ثروت، مالیات بر واردات، مالیات بر مصرف و فروش است. از انواع مالیات های فوق، فشار مالیات بر واردات و مصرف و فروش مستقیماً بر دوش اقشار کم درآمد سنگینی خواهد کرد. در لایحه ی پیشنهادی، دولت با تعیین ضرورت، صدور کسارت شناسائی مالیاتی برای صاحبان مشاغل خصوصی را پیش بینی کرده بود. بدین وسیله می بایست با اعمال کنترل شدید تر سهم مالیات بر درآمد نسبت به سایر مالیات ها افزایش یابد. این پیش بینی از جانب آخوند های شورای نگهبان خلاف موازین شرع اظهر تشخیص داده شد و حذف گردید. اما مالیات پیش بینی شده برای مشاغل در بودجه ی سال ۶۴، ۵ برابر درآمد از همان محل در سال ۶۳ است. اکنون با توجه به مخالفت شورای نگهبان طبیعی است که حتی تحقق این هدف و کسب این درآمد غیر ممکن خواهد بود. مجموع درآمد از محل مالیات اما ثابت مانده است. نتیجه: دولت راهی جز این نخواهد داشت که مالیات های غیر مستقیم را باز هم بیشتر افزایش دهد. اقدامی که بطور مستقیم موجب افزایش قیمت ها خواهد شد.

بعلاوه بسیاری از پیش بینی های دولت برای افزایش درآمد های غیر نفتی نظیر افزایش بهای فرآورده های نفتی در داخل کشور، افزایش قیمت چند قلم کالاهای سرمایه ای از طریق بالا بردن سود بازرگانی، افزایش عوارض خروج از کشور و... از جانب شورای نگهبان رد شده است. دلیل حذف این گونه درآمدها بنظر می رسد جلوگیری از رشد نارضایتی عمومی بوده که در حال حاضر به مدارج بشدت نگران کننده ای برای سردمداران رژیم رسیده است. از جانب دیگر امدادهای جانشین برای درآمدهای حذف شده پیش بینی نشده است. در این حال دولت چاره ای جز این نخواهد داشت که باز هم بیشتر بسوی درآمد حاصل از فروش نفت یا بقول بهزاد نبوی "تنها رقم واقعی درآمد" روی آورد. اما وضعیت بازار جهانی نفت، ادامه ی بحران در خلیج فارس، حملات عراق به نفتکش ها و افزایش روز افزون نرخ بیمه ی نفتکش ها و محموله های آن ها در منطقه ی خطر، نشان می دهد که در شرایط کنونی ادامه ی فروش نفت حداقل در سطح پیش بینی

شده غیر ممکن است . رژیم در حال حاضر نفت خود را عمدتاً زیر قیمت پایه ای اوپک بین ۲۱ تا ۲۳ دلار به فروش می‌رساند . بخش بزرگی از صادرات نفت از طریق قرارداد های پایا پای انجام می‌شود که با توجه به نوع قرارداد های منعقد شده بهای واقعی آن برای هر بشکه باز هم کمتر خواهد شد . از جانب دیگر فروش نفت ایران در ماه های آخر سال گذشته با توجه به ادامه ی بحران بطور فاحش کاهش یافته است . همچنین بخشی از مقدار نفتی که در ماه های اول سال ۶۴ صادر شده قبلاً پیش فروش شده و درآمد آن طبق "سیستم" بودجه نویسی در نظام اسلامی به مصرف جبران کسر بودجه سال گذشته رسیده است . واقعیات بالا نشان می‌دهد که رسیدن به رقم پیش بینی شده برای درآمد نفت در سال آینده غیر ممکن خواهد بود . شاهد این ادعا واقعیتی است که در سال ۶۳ با آن روبرو بودیم . در این سال از درآمد ۱۸۰۰ میلیارد ریالی مصوب مجلس برای نفت، فقط ۱۳۰۰ میلیارد ریال حاصل شد و از همین رو دولت خود را مجبور دید بخشی از برنامه های عمرانی را در ماه های پایانی سال متوقف کند . باین ترتیب دو قلم از مهمترین درآمدهای دولت در بودجه یعنی نفت و مالیات ، عملاً آینده ای ناروشن دارد .

سایر درآمدها و از جمله خدمات و فروش کالا ، درآمد انحصارات و ۰۰۰ را دولت با افزایش بهای برخی کالاهای مورد مصرف عمومی ، حذف سوبسید برخی کالاهای و از جمله بنزین تاکسی های شهری پلاک قرمز، ظاهراً بطور مطمئن تری تضمین کرده بود . این پیش بینی اما حداقل در یک مورد تاکنون غلط از آب درآمده است . امسال شهرداری اعلام کرد که سوبسید تاکسی ها کماکان پرداخت خواهد شد بدون این که توضیحی در مورد نحوه لغو تبصره مربوطه در قانون بودجه و مرجعی که آن را کان لم یکن اعلام کرده است ، بدهد . دولت بعداً اعلام کرد که سوبسید تاکسی ها از محل اعتبارات پیش بینی نشده ی دولت پرداخت خواهد شد . تصمیم به پرداخت مجدد این سوبسید نیز بدون تردید بدلیل ترس از افزایش قیمت ها در اثر بالا رفتن محتوم نرخ تاکسی ها و اعتراضات عمومی متعاقب آن اتخاذ شده است . از جانب دیگر ایستگاه های درآمد ها بخشاً بطور غیر مستقیم متکی به فروش نفت هستند . از جمله افزایش سود بازرگانی برای ورود برخی کالاهای که بطور مستقیم با حجم ذخایر ارزی و توانایی برای واردات کالا ارتباط دارد .

در مجموع دولت درآمدهای غیر نفتی خود را بر اساس درآمدهایی که در سال های ۶۲ و ۶۳ حاصل شده تنظیم کرده ، در حالی که این سال ها از نظر فروش نفت و سایر فعالیت های اقتصادی به نسبت سال های ۶۰ و ۶۱ دوران های بالنسبه پر رونقی بوده اند . از این رو حتی اگر چه کسب درآمدهای پیش بینی شده در این بخش برای یک رژیم ضد مردمی و چپاولگر غیر ممکن نیست ولی مشکلات خاص خود را دارد که حتی میر حسین موسوی نیز نمیتواند به آن بی توجه باشد .

هزینه ها

امسال نیز هزینه های جاری دولت کماکان بزرگترین رقم بودجه را تشکیل می‌دهد . گسترش ابعاد بوروکراسی در سالهای اخیر، ایجاد وزارتخانه های جدید ، تاسیس و گسترش نهاد های نظامی و شبه نظامی سرکوبگر، همه و همه باعث شده که ارقام پیش بینی شده برای هزینه های جاری ابعادی نجومی بیایند . طبق متن نهائی قانون بودجه ، جدول ارقام تصویب شده برای بودجه به ترتیبی است که در جدول شماره (۲) ذکر شده است .

جدول (۲) ارقام اصلی بودجه ی سال ۱۳۶۴ - ارقام هزار ریال

نوع فعالیت	رقم پیشنهادی (ریال)	رقم مصوب (ریال)
— بودجه ی کل کشور	۶/۹۳۴/۵۲۳/۲۴۲	۶/۸۹۲/۱۲۶/۱۶۰
— بودجه ی عمومی	۴/۱۲۷/۷۹۵/۳۷۱	۴/۱۳۲/۹۴۷/۲۰۵
— درآمد عمومی	۳/۸۶۸/۷۴۰/۷۰۱	۳/۸۷۳/۴۳۹/۵۳۵
— درآمد اختصاصی	۲۵۹/۰۵۴/۶۷۰	۲۵۹/۰۵۷/۶۷۰
— بودجه ی عمرانی	۲/۸۰۶/۷۲۷/۸۷۱	۲/۷۵۹/۲۷۸/۹۵۵

در جدول (۲)، رقم کلی بودجه‌ی سال ۶۴ در لایحه‌ی پیشنهادی دولت حدود ۶۹۳۴ میلیارد ریال بود که در کمیسیون به ۶۹۱۴ میلیارد و سپس در جلسه‌ی علنی مجلس به ۶۸۹۲ میلیارد ریال کاهش یافت. از سوی دیگر مجلس هزینه‌های دولت در بخش اعتبارات جاری را از ۳۸۹۸ میلیارد به ۴۱۳۲ میلیارد ریال افزایش داد (حدود ۲۳۴ میلیارد ریال) به عبارت دیگر مجموع افزایش هزینه‌های جاری و کاهش رقم کلی بودجه‌ی عادی و عمرانی سال ۱۳۶۴ بیش از ۲۷۲ میلیارد ریال می‌شود که طبعاً از بودجه‌ی عمرانی سال جاری کسر شده است. کاهش اعتبارات عمرانی که ادامه‌ی کمبود اعتبارات این بخش در سال ۶۳ است بیشتر بدلیل عدم اطمینان از درآمد نفتی بوده است. کاسته شدن از اعتبارات فعالیت‌های عمرانی عملاً نه تنها به معنای متوقف ماندن بسیاری از پروژه‌هایی خواهد بود که یا مقدمات آن‌ها فراهم شده و یا در سال جاری می‌بایست آغاز شوند بلکه توقف بسیاری از طرح‌های نیمه‌تمام را نیز در بر می‌گیرند. نتیجه‌ی بلافاصله چنین سیاستی افزایش تعداد بیگاران خواهد بود. رقم مهم دیگر در بودجه‌ی هزینه‌های جنگ است. سردمداران رژیم و در راس آن‌ها خمینی جنایتکار کماکان این شعار را تبلیغ می‌کنند که "جنگ در راس همه‌ی امور است". بنا بر این بخش بزرگی از امکانات موسسات دولتی و نهاد‌های تازه تاسیس در سال جاری نیز کماکان در خدمت ادامه‌ی جنگ خانمان برانداز و جنایتکارانه‌ی کنونی قرار خواهند داشت. نگاهی به ارقام بودجه‌ی نیروهای نظامی، هزینه‌های مستقیم و غیر مستقیم جنگ در مقایسه با ارقام آموزش و بهداشت در لایحه‌ی پیشنهادی دولت واقعیت وحشتناکی را به نمایش می‌گذارد (نگاه کنید به جدول شماره‌ی (۳)).

جدول (۲) ارقام اصلی هزینه‌ها به جز بودجه‌ی عمرانی

عنوان دستگاه‌ها	رقم پیشنهادی
نیروهای نظامی و انتظامی	۶۹۰ میلیارد
هزینه‌های مستقیم جنگ و مهاجرین جنگی، بنیاد شهید و سایر	۴۰۰ میلیارد
مخارج غیر مستقیم جنگ	۹۵/۵ میلیارد
اعتبارات دستگاه‌های با هزینه ملی	۸۰۰ میلیارد
اعتبارات دستگاه‌های با هزینه استانی	۱۰۰ میلیارد
آموزش	۴۵۷ میلیارد
بهداشت و پزشکی	۱۹۴ میلیارد
سوسیدها	۱۳۹ میلیارد

تنها رقم هزینه‌های نظامی و مربوط به جنگ معادل ۱۱۸۵/۵ میلیارد ریال است در حالی که جمع ارقام مربوط به آموزش و پزشکی برابر ۶۵۱ میلیارد ریال است یعنی تقریباً نصف بودجه ظاهری نظامی. البته این رقم به هیچ وجه بیانگر تمام هزینه‌های جنگ نیست. در قانون بودجه همچنین تصویب شده است که کلیه‌ی وزارتخانه‌ها و موسسات وابسته به دولت موظفند در صورت لزوم تمام امکانات خود را در اختیار جنگ قرار دهند. از جمله وزارت مسکن و جهاد سازندگی موظف شده‌اند تا طرح‌هایی را برای ساختن پناهگاه در شهرهایی که در معرض حمله‌ی هوایی قرار دارند تهیه و به اجرا بگذارند. بعلاوه برخی دیگر از وزارتخانه‌ها نظیر وزارت راه، بهداری و غیره بخشی از خدمات خود را در جبهه‌ها و در قسمت‌های پشتیبانی صرف خواهند کرد. بخشی از تولیدات صنایع نیز اختصاص به جنگ خواهد داشت. در این ارتباط باید نهاد‌هایی مشابه بنیاد شهید، بنیاد مهاجرین جنگ را که از بودجه‌ی عمومی دولت تغذیه می‌کنند، بعنوان هزینه‌های جنگ محسوب کرد که سر به رقم وحشتناکی می‌زنند که بدلیل ناروشتن ماندن تعدادی از اجزاء آن قابل محاسبه دقیق نیست. باین ترتیب مشاهده می‌شود که هزینه‌هایی که برای ادامه‌ی جنگ افزوی در قانون بودجه پیش‌بینی شده، فقط بخشی از هزینه‌های واقعی جنگ است. نکته‌ی مهم دیگر این است که بخشی از اعتبارات برای جنگ خارج از قانون بودجه و قانون دیوان محاسبات و بطور سری عمل خواهد شد. باین ترتیب که در طول سال دولت بر حسب نیاز اعتبارات خاصی را برای مصارف نظامی با مصوبه‌ی

هیات دولت منظور می‌کند و در مقابل از اعتبارات عمرانی می‌کاهد. این امر دست سردمداران رژیم را باز می‌گذارد که بدون هیچ گونه کنترلی درآمدهائی را که باید به مصرف ترمیم خرابی‌ها و ویرانگری‌ها برسد (سازندگی و آبادانی پیشکش!)، به چاه ویل جنگ سرازیر کنند. در مقابل دولت تا آنجا که امکان پذیر بوده از هزینه‌های آموزشی، آموزش عالی، بهداشت مسکن و... کاسته است. "راه حل" جدیدی که دولت برای تامین هزینه‌های بخش‌های خدماتی پیدا کرده، "طرح خود کفائی" موسسات دولتی است. بر اساس این طرح کلیه واحدهای دولتی که خدمات عرضه می‌کنند (بهداری، آموزش و پرورش، پست و تلگراف و تلفن، نیرو و...) موظفند با افزایش نرخ خدمات خود و دریافت آن از استفاده‌کنندگان از این خدمات، هزینه‌های خود را راسا جبران کنند. بر اساس این طرح که اجرای آن از سال گذشته آغاز شده، تا کنون نرخ خدمات پستی، تلفن، تلگراف، خدمات درمانی، بهای مصرف برق و آب، و... افزایش یافته و در مواردی نیز که این طرح با مقاومت از جانب مردم روبرو شده (تعیین شهریه برای مدارس) با حذف بخشی از خدمات به بهانه‌ی نداشتن بودجه، عملا مردم را وادار به پرداخت این هزینه‌ها کرده‌اند. در زمستان سال گذشته والدین دانش‌آموزان مجبور شدند هزینه‌های سوخت و تعمیرات مدارس را پرداخت نمایند تا فرزندان آن‌ها از حداقل امکانات در مدارس برخوردار باشند.

طرح "خود کفائی" امسال با توجه به تنگنای دولت به احتمال زیاد با جدیت بیشتری دنبال خواهد شد و فشارهای بیشتری بر مردم وارد خواهد گردید. طرح دیگر دولت برای جبران کسر بودجه، کسب درآمدهای اضافی و کاستن از هزینه‌ها، طرح "واگذاری کار مردم به مردم" است. بر اساس این طرح با عنوان عوام‌فریبانه‌اش، از هم‌اکنون فروش واحدهای تولیدی در بخش‌های صنعت و کشاورزی آغاز شده است. روشن است منظور از "مردم" در این طرح سرمایه‌دارانی هستند که موفق شده‌اند در سال‌های گذشته با استفاده از بلیشوی اقتصادی، ثروت‌های هنگفتی بیاندوزند. آمادگی فوق‌الانتظار این سرمایه‌داران برای خرید موسسات مصادره شده چنان دولت "خدمتگزار مستضعفین" را ذوق زده کرده که در لایحه بودجه، پیشنهاد کرده بود، ایجاد بخشی از پروژه‌های عمرانی بزرگ (جاده‌ها، بزرگراه‌ها، خطوط آهن و...) به بخش خصوصی واگذار شود. این پیشنهاد آنقدر شور بود که خان هم‌فهمید و در شورای نگهبان بدلیل مغایرت با قانون اساسی رد شد! با وجود تمام این تمهیدات، میزان کسر بودجه، با این که رقم دقیق آن اعلام نشده و در طول سال روشن خواهد شد، آنقدر بالاست که حتی برای دست‌اندرکاران خوشبین هیات حاکمه نسبت به معجزات و کرامات اسلام‌نگرانی‌های جدی بوجود آورده است. از جانب دیگر نه دولت و نه مجلس نمی‌توانند بیش از حد معینی کسر بودجه را با کاستن از اعتبارات عمرانی کاهش دهند. زیرا در اینصورت با مشکلات مهمتری در رابطه با رشد بیکاری گسترده و در هم ریختگی فاجعه‌آمیزتر اقتصادی مواجه خواهند بود.

در بودجه‌ی سال جاری در هیچ یک از زمینه‌های عمرانی، اعتباری بیش از حداقل ضرورت در نظر گرفته نشده است. ویژگی‌های بودجه‌ی سال ۶۴ بطور خلاصه عبارتند از:

- کاهش درآمدهای نفتی.
 - افزایش نیافتن درآمدهای مستقیم مالیاتی.
 - افزایش مالیات‌های غیر مستقیم.
 - افزایش بهای خدمات دولتی که پرداخت آن به عهده‌ی توده‌ی مردم گذاشته شده است.
 - حذف سوبسید از بخشی از کالاهای مورد مصرف عموم که قیمت‌ها را افزایش خواهند داد و به نارضایتی‌های عمومی بیش از پیش دامن خواهد زد.
 - کاهش اعتبارات عمرانی که علاوه بر عواقب مخرب دراز مدت، بطور کوتاه مدت نیز باعث افزایش بیکاری خواهد شد.
 - افزایش اعتبارات جاری، یعنی گسترده‌تر ساختن دامنه‌ی بوروکراسی.
 - افزایش هزینه‌های جنگ برای روشن نگهداشتن شعله‌های خانمانسوز آن.
- نتیجه چنین بودجه‌ای، ایجاد کسر بودجه‌ایست که به تورمی افسارگسیخته انجامیده و فشار آن بطور مستقیم بر گردن توده‌های تحت ستم سنگینی خواهد کرد.

در ماه‌های گذشته رژیم تبلیغات پر سر و صدائی را در اطراف مهار تورم و کاهش نرخ آن براه انداخته و آن را یکی از بزرگترین دست‌آورد‌های سیاست‌های اقتصادی خود می‌داند و در این ارتباط ارقام دروغینی را که بر اساس میانگین

نرخ دولتی کالاهاى مصرفى محاسبه شده ارائه مى دهد . ولى حتى اگر بحث در اطراف تورم را بر مبنای فوق قرار دهیـم، سردمداران رژیم عمداً فراموش مى کنند که آنچه که سهم زیادى در کاهش نرخ تورم به حد ادعائى آنان در دو سال گذشته داشته، فروش بدون کنترل نفت، واردات بى حساب کالا و فراوانى اقلامى از کالاها در بازار و از جانب دیگر کاهش میزان نقدینگی ناشى از تورم سرسام آور سال هاى اول بعد از بقدرت رسیدن حاکمان جدید بوده است . عدم افزایش دستمزد در طول چند سال گذشته، على رغم تورمى که حتى طبق آمار رسمى دولتى حداقل بیش از صد درصد بوده است، آنچنان بخش هاى بزرگى از اقشار کم درآمد را در تنگنا قرار داده که حتى قادر به تهیه اولیه ترین و ابتدایى ترین مایحتاج خود نیز نیستند . سیاست هاى دولت در سال جارى على رغم افزایش ناچیز حداقل دستمزد از ۶۳۵ ریال در روز به ۷۲۰ ریال که در برابر فشار تورم مضحك مى نماید، ادامه ی همان سیاستى است که در سال هاى گذشته به قیمت بى خانمانى و فقر توده هاى زحمتکش تمام شده است .

بودجه ی سال جارى با توجه به اختلاف نظر هاى که بین جناح هاى مختلف حکومت در مورد آن وجود دارد، امسال از نظر سیاسى نیز پی آمد هاى خواهد داشت . همزمان با بحث بودجه در مجلس، رئیس سازمان برنامه و بودجه، که لایحه ی پیشنهادش در مجلس دگرگون شده بود استعفا داد . بدنبال وی وزیر راه و ترابرى نیز که بخش عمده اى از بودجه ی وزارتخانه اش حذف شده بود، از کابینه کنار رفت . این روزها صحبت از استعفاى عده ی دیگرى از اعضاى کابینه نیز مى رود . در این میان فقط نخست وزیر دولت خدمتگزار آخوند ها است که همچنان به کرسى صدارت چسبیده است . او بعنوان غلام خانه زاد و چاکر درگاه آخوند هاى مرتجع حاکم عزم را جزم کرده که در برابر تمام فشارهاى مخالف جناح دیگر ایستادگى کند . اوضاع سیاسى اما نشان از این دارد که آفتاب عمر او نیز به لب بام رسیده است . این بحران سیاسى در کنار اوج گرفتن نارضایتى توده ها هم بدلیل ادامه ی جنگ ارتجاعى کنونى و هم از جهت فشارهاى کمر شکن اقتصادى نشان از گسترش دامنه ی اعتراضات کارگرى و توده اى و ایجاد تحولاتى در اوضاع سیاسى جامعه دارد .

من با بسیاری گفتگو کرده‌ام.
و عقاید بسیاری را بدقت گوش داده‌ام.
و از بسیاری درباره‌ی خیلی از آن عقاید شنیده‌ام که:
این عقیده یقین محض است!
ولی به هنگام بازگشت جز آنچه گفته بودند، می‌گفتند.
و درباره‌ی عقیده تازه نیز می‌گفتند:
این یقین محض است!
آنگاه با خود گفتم:
از میان همه‌ی یقین‌ها
یقین تراز همه "شک" است!
(برتولت برشت - آدم، آدم است)

«برنامه»، مسأله این نیست!

هنگام آن فرارسیده که در جنبش کمونیستی ایران به پراکندگی و شستگی که سال‌ها دامگیر این جنبش بوده است پایان داده شود. این نیاز نه مبتنی بر تحایلات و آرزوهای وحدت‌طلبانه بلکه ضرورتیست که از مقتضیات عینی مرحله‌ی کنونی جنبش ناشی شده است. مرحله‌ای که محصول یک دوران از مبارزه‌ی آشکار و انقلابی توده‌ای، رشد و اعتلای جنبش کارگری، عمق و ژرفا یافتن مبارزه طبقاتی، مرزبندی و تشکیل روزافزون طبقاتی و پیدایش احزاب و سازمان‌های توده‌ای با هویت طبقاتی است. اکنون دیگر جنبش ما به مرحله‌ای رسیده است که دوران اشکال زندگی ماقبل حزبی را پشت سر بگذارد و به دوران زندگی حزبی گام بگذارد. اکنون دیگر مسئله‌ی جنبش ما فعالیت پراکنده‌ی گروه‌ها و سازمان‌ها نیست، بلکه مسئله اساسی وحدت و تشکیلات، وحدت درونی کمونیست‌های ایران و تشکیل یک حزب کمونیست سراسری، حزب طراز نوین لنینیستی است. چگونه می‌توان گام عطفی و اساسی در این جهت برداشت؟

با یک برنامه واحد انقلابی. زیرا برنامه اولین و اساسی‌ترین گام در جهت وحدت بخشیدن به فعالیت مارکسیست لنینیست‌های ایران و محکم کردن پیوند آن‌هاست.

... نکات برنامه، مسجل، قطعی و بی‌چون و چراست. هیچ ابهام و شرط و شروطی وجود ندارد. از این رو هم امر تبلیغ و ترویج را تسهیل و هم راه را بر هر گونه اپورتونیسم سد می‌نماید. (تاکیدها از ماست) (۱).

این فروشنده دوره گرد کنار پیاده روی خیابان ناصر خسرو نیست که معجون سبزش را به غابریں بیکار عرضه می‌کند. معجونی که صدها بیمار گوناگون را معالجه کرده و در اثر کشف آن در ولایات قندهار و اسلام‌آباد، پزشکان دربار الحکیمه را تخته کرده، در محضر پیر عابد تلمذ می‌کنند، و شاگرد کوچک این مرد حق راه افتاده تا با معرفی این نوشدارو خلق الله را از شر پزشکان شیاد نجات دهد، و اولین نجات یافتگان باید برادران مسلم ایرانی باشند. بشتابید که راه طولانی

در پیش است و در هر شهر فرصت اقامت بیش از يك روز نیست و شهرهای عالم زیادند و مسلمین در انتظار . اشتباه نکنیم، این بار رفقای اقلیتند که حزب طراز نویشان را معرفی می کنند، و حال که نخستین گام را در راه کشف این راز سربه مهر پیموده اند . دیگر درنگ را جایز ندانسته، آن را به جهانیان معرفی می کنند . دیگر عصر طب گیاهی سپری شده "پرولتاریا" به رهبری "حزب طراز نوین" از نوع اقلیتی در مان تمام دردها است . قرن، قرن بیستم است . "اما دوست من تشروری خاکستریست، و سبز درخت زندگی" (۲) .

چرا پند نمی گیریم؟ چرا نمی آموزیم؟ این حرف ها را توهین طقی نکنیم . درد، درد مشترک است . ما همگی ————— کوشندگان هستیم که در زیر یوغ سبعانه ترین رژیم ها از آرمان بالنده ی طبقه دفاع می کنیم . می خواهیم بیاوریم و بیاورانیم . می خواهیم در راه امحاء روابط استثمار حاکم بکوشیم و رهروی در راه برقراری جامعه ای مبتنی بر مشارکت آزادانه ی انسان ها باشیم . اما آیا خواست تنها کافیت است؟ آیا نباید آموخت و باز هم آموخت؟ چه می گوئیم؟

چند بار باید مشاهده کرد و پند نگرفت؟ زمانی گروهی فکر می کردند که اگر نام حزب بر خود نهند، دیگر مشکل جذب و بسیج پرولتاریا و دهقانان حل خواهد شد . چنین کردند و سال ها خود و گروهی متوهم را با مثل حزب د و طبقه فریفتند و بر آنان آن گذشت که بر دیگران . زمانی دیگر پاسخ تمام دشواری ها از لوله ی تفنگ در میامد، و در دوره ای دیگر تصور می کردند و می کنند که مسئله "برنامه حزب" است . مارکسیسم برایمان شده مد روز . روزی در فلان گوشه ی دنیا آفریده می شود و مدتی بعد بی سرو صدا جای خود را به مد دیگری می دهد . گوئی اصلا نبوده، بی آن که اندیشیده شود که چرا آمد و چرا رفت؟!

خود را برترین و منزه ترین می دانیم . تصور می کنیم هر اندازه در باره "متعصب" مان غلو کنیم، هر اندازه بـــــــــــــــــ گوش خراش ترین نعره ها، بزرگترین دروغ ها را بگوئیم، بیشترین مشتری را خواهیم داشت . همیشه بی عیب و نقص ترینیم و همیشه راست و چپمان عده ای هستند که اگر خود را با ما منطبق کردند با مایند و در غیر این صورت بر ما .
می نویسید :

"مرحله ی ((کنونی)) محصول يك دوران از مبارزه ی آشکار و انقلابی توده ای، رشد و اعتلای جنبش کارگری، عمق و ژرفا یافتن مبارزه ی طبقاتی، مرز بندی و تفکیک روز افزون طبقاتی و پیدایش احزاب و سازمان های توده ای با هویت طبقاتی است" (۳) .

از تکرار واژه ی طبقاتی خوشمان می آید . بقول خودتان کوشیده اید روشن و صریح صحبت کنید . اما انصاف دهید "مبارزه ی آشکار و انقلابی توده ای" یعنی چه؟ مگر مبارزه توده ای غیر آشکار هم داریم؟ این توده ی متشکل شما از کدام طبقات است و کدام انقلاب را نشانه رفته اند؟
می گوئید :

"جنبش کارگری اعتلا یافته، مبارزه ی طبقاتی عمق و ژرفا گرفته، احزاب و سازمان های توده ای با هویت طبقاتی روز افزون افزایش یافته اند" (۴) .

راستی خودتان متوجه هستید چه می گوئید؟ کدام سازمان های توده ای با هویت طبقاتی؟ قاعدتا منظورشان "سازمان های ناسیونالیست خرده بورژوا نظیر کومه له، سپند . . . که خود را در "حزب کمونیست ایران" متشکل کرده اند و بقایای سازمان های متلاشی شده ی خط ۳ و تروتسکیست هائی نظیر پیکار، رزمندگان، وحدت کمونیستی و امثالهم" (۵) نیست . "حزب جمهوری اسلامی" را هم که حتما در نظر ندارید . "خط اپورتونیست - رویزیونیست که مبلغ سازش طبقاتی و معرفی ارتداد در جنبش است و توسط حزب توده نمایندگی می شود و امثال "اکثریتی های" خائن را نیز در بر می گیرد" (۶) . هم قاعدتا مد نظرشان نیست . پس خودتان به تنهایی همه ی این "احزاب و سازمان های توده ای با هویت طبقاتی" را در بر

۲- لنین .

۳- کار اقلیت شماره ۱۸۰، صفحه ۰۳ .

۴- همانجا .

۵- همانجا .

۶- همانجا .

می‌گیرید؟ راستی خنده تان نمی‌گیرد؟ چرا به شکست اعتراف نکنیم؟ آیا بهتر نیست اعتماد به نفسی که در اثر اعتراف به شکست کم‌رنگ می‌شود اصلاً وجود نداشته باشد. آواز می‌خوانید که در تنهایی و تاریکی بیابان ترس بر شما چیره نشود؟ از کدام "احزاب و سازمان‌های توده‌ای با هویت طبقاتی" سخن می‌گویید؟ چند سندیکا و شورای مستقل (منظور غیر وابسته به دولت) کارگری سراغ دارید؟ آیا تعداد سازمان‌های کارگری یا دموکراتیک نسبت به سال‌های اول انقلاب زیاد تر شده، آیا جنبش کارگری رشد و اعتلا یافته است؟ نگوئید در فلان کارخانه و فلان اداره اعتراض یا اعتصابی بوده، ما هم طبعاً از آن اطلاع داریم. اما آیا این را می‌گوئید اعتلای جنبش کارگری؟! آیا بار کلماتی را که بکار می‌برید هیچ سبک و سنگینی می‌کنید؟

می‌نویسید:

"خط انقلابی مارکسیستی - لنینیستی که سازمان (بزودی حزب) مدافع پیگیر و نماینده‌ی اصلی این خط در سطح جنبش محسوب می‌گردد. این خط که در میان کارگران و روشنفکران انقلابی ایران از نفوذ و اعتبار قابل ملاحظه‌ای برخوردار است و اکنون زمینه‌های عینی وحدت و انسجام نیروهای آن بیش از پیش فراهم گشته است، وظیفه‌ی تشکیل حزب حقیقتاً کمونیست، حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر را بر عهده دارد. حزبی که شرایط عینی و ذهنی جامعه بیش از پیش امر تشکیل آن را به امری فوری و مبرم تبدیل کرده است." (۷).

مارقین، قاسطین و ناکشین که از عرض و طول سازمان شما اطلاع دارند. کل مجموعه‌ای که در ایران خود را چپ می‌دانند اگر چنین ادعائی کند پوچ و بی محتوا است، چه رسد به شما و تنها شما. شاید خواننده‌ی معتقد و مومن حزب کمونیست افغانستان و اتیوپی مقاله‌ای را که در باره‌ی حزب و سازمان‌های فراگیر کمونیست ایران در روزنامه‌ی رسمی حزبش چاپ شده، باور کنند. اما کسی که چند صباحی بعنوان توریست در این مملکت به سر برده باشد به پوچی چنین ادعائی پیسی خواهد برد. در مواجهه با این چنین پیروانی بود که بزرگ‌مرد در اواخر عمر خود گفت:

... من مارکسیست نیستم.

می‌نویسید:

"برنامه، اولین و اساسی ترین گام در جهت وحدت بخشیدن به فعالیت مارکسیست لنینیست‌های ایران و محکم کردن پیوند آن‌هاست" (۸).

هم اکنون کتاب مشی و برنامه‌ی سازمان رزم انقلابی برای آزادی طبقه‌ی کارگر - دیدگاه سه "وحدت انقلابی"، "محصول مشترک جریانی که بقول شما "ورشکستگی نظری و عملی" (آنان) (۰۰۰) شناخته شده است. در برابر ماست. "دندان هرقصری پندی" ندهد تو، نو؟ فکر نمی‌کنید ممکن است چنین سرنوشتی در پیش رو باشد؟ نگوئید انحلال طلبیم و نامطمئن، و آرزوی مرگ جنبش را داریم. ما هم چون شما نگران سرگستگی و نابسامانی در چپ و بی هویتی و عدم تشکل طبقه‌ی کارگریم. ما نیز چون شما می‌کوشیم در حد توانمان نابسامانی‌های موجود را تصویر کرده در رفع آن بکوشیم. با این همه فکر نمی‌کنید چنین سرنوشتی در کمین شما و برنامه‌هایتان نیز نشسته باشد؟ که چنین مباد.

آیا تصور می‌کنید برنامه طلسمی باشد که ما را از هر گونه چشم زخم و بقول شما "ورشکستگی عملی و نظری" مصون دارد؟ آیا سرنوشت سریال طولانی و کسل کننده‌ی برنامه‌هایی که به مثابه‌ی "اولین و اساسی ترین گام در جهت وحدت بخشیدن به فعالیت مارکسیست لنینیست‌های ایران و محکم کردن پیوند آن‌ها"، خوی کرده و شتابان، با دهان کف کرده و هل من مبارز طلبان پای در میان گذاردند، هشدار نمی‌دهد که دستکم غلو نکنیم و اگر از مارکس و انگلس کپی بر می‌داریم و حرف‌های هزار بار گفته شده مان را برای هزار و یکمین بار سر هم کرده باز می‌نویسیم، معجزه‌اش نپنداریم؟ آیا عقل حکم نمی‌کند که قدری محتاط باشیم و سنجیده تر سخن گوئیم که لااقل دشمن به ریشمان نخندد؟

از هواداران تن سوال کنید که بعد از انتشار پیش نویس برنامه چقدر بر توانائی‌های "عملی و نظری شان" افزوده شده است. چند نفر کارگر با رویت آن سراز پا شناخته به کوی دوست شتافته‌اند. چقدر از اختلافات نظریتان با خط "اپورتونیست - رفرمیست" و "سازمان‌های خرده بورژوا" کاسته شده است؟ گوئی دروغ با "ذات" ما سرشته است.

۷- همانجا.

۸- همانجا.

در عجبیم که این هواداران چگونه می‌توانند این ادعاهای پوچ را بپذیرند، شمعی را آفتاب پندارند و خود را بـــــــ
آن دل بفریبند. آخر آنان که از نزدیک دست برآتش دارند!

به هوش باشیم! در پیرامون ما بسا کسانی که شاید حاضر نباشند بدیهیات روزمره را از این یا آن فرد و سازمان دیگر بپذیرند. اما به سادگی آمده‌اند که پرت و پلاترین و خطا ترین داوری‌ها و نظرات را از ما قبول کنند. تردیدی نیست که این، یکی دیگر از بیماری‌های است که سراسر جامعه منجمله نیروهای مترقی را فرا گرفته است و درست همین واقعیت است که مسئولیت ما را صد چندان کرده هر گونه ولنگاری، هوچی‌گری، و دروغ‌پراکنی را نابخشودنی تر می‌سازد. رفقا! در برابر آنان که اگر چه کورکورانه ولی خالصا و مخلصا این حرف‌ها را وحی منزل می‌دانند گنهاریم. گویا کـــــــ
در قبال تربیت هوادارانی که کورکورانه هر آنچه را که گفته می‌شود بپذیرند، در هر حال مقصریم. این‌ها به کنار باز هم می‌گوئیم، عقل حکم می‌کند که قدری محتاط تر و سنجیده تر و فروتنانه تر رفتار کنیم. شده ایم چوپان دروغگو، متوجهید؟

تاریخچه

هیچ کس در این مورد که هر کاری را باید با برنامه و نقشه‌ی قبلی پیش برد، مخالفتی ندارد. این که در عمل چـــــــ
اندازه اصول برنامه اجرا می‌شود، بحثی است جدا. اما در این موضوع همه اتفاق نظر دارند که با برنامه حرکت کردن بسیار بهتر از بی برنامه‌گی است. این سخن پذیرفته شده‌ی بدیهی و بارها تکرار شده در فهم عام بگونه‌ای دیگر به دفعات از قول پلخائف تکرار شده که "بدون برنامه انقلابی، حزب انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد". در واقع بهتر بود گفته می‌شد، بدون برنامه، از قدرت مانور حزب کاسته شده، طیف نظری بالنسبه وسیعی را در خود جای داده، و تغییـــــــ
و تبدیلات نظریش بسیار متنوع است. بخاطر همین موضوع بدیهی است که اغلب احزاب و تشکیلات سیاسی طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی دارای برنامه‌ی اعلام شده هستند. وجود این برنامه به لحاظی چند مفید فایده است. نخست آن که مسیر کلی حرکت این تشکل‌ها را ترسیم می‌کند که برپایه‌ی آن می‌توان در مورد حرکت‌های روزمره تصمیم گرفت. از جانب دیگر، برنامه نقطه‌ی وحدت افراد وابسته به تشکیلات و ابزار تبلیغی مناسبی جهت جذب عناصر جدید است.

می‌توان چندین نوع برنامه داشت. به زبان دیگر می‌توان در باره‌ی هر يك از مرحله‌های حرکت، طرح و نقشـــــــ
داد. برای مثال آنچه که در ادبیات چپ تحت عنوان "برنامه‌ی حداکثر" عنوان میشود، برنامه‌ای در خصوص دورنمای کمونیست‌ها یا برنامه‌ی بعد از کسب قدرت توسط پرولتاریاست. و یا "برنامه حداقل" اشاره به برنامه‌ی کمونیست‌ها در مرحله‌ی انقلاب باصطلاح دمکراتیک دارد و یا برنامه‌ایست که در چهار چوب روابط بورژوایی قابل تحقق است. انواع دیگری از برنامه مانند پلانم تاکتیکی (طرح یا نقشه در باره‌ی مسائل تاکتیکی)، و یا پلانم انتخاباتی و... در ادبیات چپ متداول است که در اینجا جای توضیح آن نیست.

حاصل نخستین کوشش‌ها در جهت ارائه‌ی طرحی کلی در باره‌ی اهداف و نظرات کمونیست‌ها از جانب مارکس و انگلس در "مانیفست حزب کمونیست" و "اصول کمونیسم" بیان شد. اصول اعتقادی انترناسیونال اول در مجموع در چهار چوب "مانیفست حزب کمونیست" بود. اصول مرامی "حزب سوسیال دمکرات کارگران آلمان" - آیزناکها - نیز ملهم از همین نظرات بود، با این همه، در جریان کنگره‌ی گوتا (۱۸۷۵) که منجر به اتحاد آیزناک‌ها و پیروان لاسال و تشکیل "حزب سوسیالیست" گردید مارکس و انگلس با وجود انتقادات شدید به برنامه‌ی لاسال، در حزب باقی ماندند، انتشار برنامه‌ی گوتا تا ۱۸۹۱ به تعویق افتاد و آنان به همکاری با حزبی که برنامه‌اش اصلا مورد پذیرششان نبود، ادامه دادند.

برنامه‌هایی که مارکس و انگلس تدوین کرده‌اند، در برگرنده‌ی دو بخش اساسیست:

الف - بخش سوسیالیستی که در آن باورهای کلی کمونیست‌ها در باره‌ی جامعه‌ی بورژوایی ترسیم شده و خطوط کلی جامعه‌ی آینده (در همان حد کلی) بیان می‌شود.

ب - بخش دمکراتیک و اقتصادی که در آن خواست‌های قابل تحقق در قالب روابط اجتماعی موجود بیان شده است. و از آنجا که بقول مارکس "آدمی خواستار چیزی می‌شود که هنوز وجود ندارد"، مفاد این بخش هر چند به اعتقاد آن‌ها در قالب روابط بورژوایی قابل پیاده شدن بود، اما در آن زمان هنوز متحقق نبوده است. با این همه، مارکس و انگلس معتقد بودند که به مجرد تحقق این خواست‌ها باید خواست‌های بالاتری را مطرح کرد. در برخورد با دیگر اقشار جامعه

آن ها پیوسته بر حفظ استقلال سیاسی — تشکیلاتی پرولتاریا تاکید داشتند . مارکس در خطابه‌ی مشهور خود به اتحادیه‌ی کمونیست ها می‌نویسد :

" در شرایطی که خرد بورژوازی دمکرات در همه جا تحت ستم قرار دارد ، عمدتاً وحدت و توافق با پرولتاریا را موعظه می‌کند و می‌کوشد يك حزب اپوزیسیون بزرگ بوجود آورد . . . کارگران و بویژه اتحادیه‌ی کمونیست ها بجای آن که خود را به مثابه‌ی دسته‌ی گرمشوق در اختیار دمکرات های بورژوا قرار دهند ، باید برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگران در دوسطح مخفی و علنی به موازات دمکرات های رسمی فعالیت نمایند . در وضعیتی که مبارزه علیه دشمن مشترک است ، اتحاد ویژه‌ای ضروری نیست . به مجرد این که مبارزه‌ی رویاروی علیه چنین دشمنی ضروری تشخیص داده شود منافع جناح های طرفین بطور لحظه‌ای با یکدیگر انطباق می‌یابد . . . "

و یا انگلس در " انقلاب و ضد انقلاب در آلمان " می‌نویسد :

" انهدام نفوذ دمکرات های بورژوا بین کارگران با تحمیل شرایط حتی المقدور سخت و تحمیل فشار بر حکومت موقت ، شرط اجتناب ناپذیر دمکراسی بورژوائی است . "

" انترناسیونال اول " و " حزب سوسیال دمکرات آلمان " علاوه بر طرح اهداف دراز مدت خود خواست های را مطرح می‌سازند که در صورت تحقق ، جامعه را به سمت دمکراتیزه شدن هر چه بیشتر و بهبود وضعیت زندگی طبقه‌ی کارگر سوق داده ، بر امکان بسیج و شکل آن طبقه می‌افزاید . (دمکراسی بورژوائی از نظر مارکس و انگلس قابل تحقق است . آنند و از سویس و آمریکا بعنوان جوامعی دمکرات یاد می‌کنند) .

تفکیک برنامه به دو بخش دمکراتیک و سوسیالیستی از نظر مارکس و انگلس با آنچه که بعدها به برنامه‌ی حداقل و حد اکثر مشهور شد معادل نیست ، در واقع در برنامه های آنان هدف ، انقلاب سوسیالیستی است . منتها تا رسیدن به آن هدف ، بمنظور دمکراتیزه کردن جامعه و مالا بسیج و سازماندهی پرولتاریا و سایر اقشار خواست های طرح و عنوان می‌شود .

درک لنین از استراتژی و تاکتیک به شدت تحت تاثیر نوشته های نظامی کلازویتس ، استراتژیست بزرگ نظامی ، بود . کلازویتس معتقد بود ، تفاوت های ریشه‌ای بین مفاهیم انتزاعی از جنگ و جنگ واقعی وجود دارد ، چرا که شرایط ایده آل هرگز در واقعیت وجود ندارد . در هر جنگ تصادف نقش پراهمیتی دارد . عوامل روانی تاثیر زیادی در تصمیم گیری های بشر دارند . با استفاده از واژه های فیزیکی ، او این عوامل را اصطکاک می‌نامید که در هر فرآیند فیزیکی باعث فاصله گرفتن واقعیت از شرایط ایده آل میشود . درخت وقتی بیش از اندازه شکوفه دهد قادر به حفظ میوه هایش نخواهد بود . در سیاست و جنگ واقعی نیز باید بیش از حد لازم پیشروی کرد و گسترده شد .

به اعتقاد لنین نیز تاکتیک باید در خدمت استراتژی باشد . با این همه تجربه‌ی بدست آمده از يك سری تاکتیک ها می‌تواند تغییراتی ضروری را در استراتژی الزام آور سازد . لنین برنامه‌ی حداقل را مجموعه‌ی تاکتیک های سوسیال دمکراسی بمنظور سرنگونی تزارسم و برقراری " دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان " میدانند . ولی در جزوه‌ی " سوسیال دمکراسی و حکومت انقلابی موقت " می‌نویسد :

" ردایده‌ی دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی در دوران زوال حکومت مطلقه در حکم صرفنظر کردن از اجرای برنامه‌ی حداقل است . و اما اجازه دهید تمامی دگرگونی های اقتصادی و سیاسی را که در این برنامه آمده است در نظر بگیریم ، خواست های جمهوری ، تسلیح مردم ، جدائی کلیسا از دولت ، آزادی های کامل دمکراتیک ، اصلاحات قطعی اقتصادی . آیا روشن نیست که این دگرگونی ها در جامعه‌ی بورژوائی بدون دیکتاتوری انقلابی طبقات پائین اصلاً نمی‌تواند انجام گیرد . "

لنین هرگونه جهشی به برنامه‌ی حداکثر را بدون گذار از برنامه‌ی حداقل نادرست می‌داند . البته لازم به تاکید است که آنچه در آثار لنین بعنوان يك جزء و يك امر گذرا (در مراحل کوتاه — " دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان ") مطرح شده نه بعنوان کل و يك اعتقاد پایدار بوده بلکه واقعیت دقیقاً عکس آن است . بنظر او " جمهوری دمکراتیک انقلابی نه فقط يك شکل حکومتی که بیشتر مجموعه‌ی اقدامات دمکراتیک پیش بینی شده در برنامه‌ی حداقل است .

او معتقد است که پرولتاریا در مبارزه‌ی دمکراتیک تنها نبوده و انبوهی از اقشار مختلف اجتماعی را در کنار خود دارد . هر چند در نوشته های مختلفش به لزوم تلفیق مبارزه‌ی دمکراتیک و سوسیالیستی و در عین حال حفظ استقلال سیاسی

و تشکیلاتی پرولتاریا به کرات اشاره دارد و هر چند دیکتاتوری د مکرآتیک را "نه سازمان نظم که سازمان جنگ" می‌داند (جزوه‌ی گزارشی درباره‌ی شرکت سوسیال د مکرآت ها در حکومت موقت انقلابی) . با این همه معتقد به تثبیت دیکتاتوری د مکرآتیک انقلابی است . او در مقاله‌ی یاد شده می‌نویسد :

"وقتی حکومت مردم نصیبان شد باید تثبیتش کنیم . منظور از دیکتاتوری انقلابی د مکرآتیک نیز همین است" .

در این مقاله ما قصد بررسی ضرورت وجود و امکان یا عدم امکان تثبیت این حکومت در وضعیت آن زمان روسیه را نداریم . اما ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که هر چند لنین در مقالات مختلفش به ناپیگیری بورژوازی در انقلاب د مکرآتیک تاکید داشته و شرکت مردم مسلح در جریان سرنگونی تزار و حکومت مطلقه را شرط اصلی تعمیق انقلاب د مکرآتیک می‌داند ، اما مجموعاً بنظر می‌رسد معتقد به استقرار و تثبیت این حکومت و با مال تحقق خواست های د مکرآتیک اقشار و طبقات مختلف است . به همین خاطر به اعتقاد او حذف برنامه‌ی حداقل و جهش یکباره به برنامه‌ی حداکثر نادرست بود .

ما در مقالات و کتب مختلف سازمانی توضیح داده ایم که در جوامع پیرامونی ، استقرار حاکمیت د مکرآتیک که بتوانند خواست های د مکرآتیک "مردم" را در چهار چوب نظام بورژوائی برآورده کند ، امکان پذیر نیست . دیکتاتوری در ایمن کشورها امریست نهاده‌ی و وضعیت د مکرآتیک که با استفاده از آن بتوان پرولتاریا را بسیج و سازماندهی کرد ، از موقعیت عدم تثبیت حکومت های بورژوا ناشی می‌شود . از اینرو معتقدیم که تاکتیک کمونیست ها در انقلاب های سیاسی باید ایجاد و دامن زدن به وضعیت عدم تثبیت و از این طریق تداوم هر چه بیشتر موقعیت شبه د مکرآتیک موقت باشد .

در پیوند با مطالب فوق ، تقسیم برنامه‌ی سیاسی کمونیست ها را به برنامه‌ی حداقل و حداکثر ، با حرکت از این فرض که برنامه‌ی حداقل برنامه‌ی انقلاب د مکرآتیک است نادرست می‌دانیم . پر واضح است که عدم پذیرش این تقسیم بندی بسه معنی مرز بندی با بیش متداول در چپ در خصوص اعتقاد به انقلاب مرحله ایست ، و نادرست دانستن آن به معنی اتخاذ موضع منفعل و بی برنامه‌ی در انقلابات سیاسی که ممکن است تا فراهم کردن زمینه‌ی انقلاب سوسیالیستی پیش آید نیست . از آنجا که مفاهیم جا افتاده در ادبیات چپ بار تاریخی مشخصی را با خود همراه دارد ، بمنظور مرز بندی با این نظرات ، برنامه‌ی کمونیست ها را در وضعیتی که قادر به کسب قدرت سیاسی نباشند ، پلانگر یا پلانگرهای تاکتیکی می‌نامیم .

بحث مرحله‌ی انقلاب ، تاریخی بالنسبه طولانی دارد . قبل از سال ۱۹۱۷ در روسیه ، منشویک ها مرحله‌ی انقلاب را بورژوا د مکرآتیک می‌دانستند و در مقابل ، لنین و بلشویک ها از دیکتاتوری د مکرآتیک کارگران و دهقانان دفاع می‌کردند . مائو و حزب کمونیست چین ، انقلابیون دهه‌های ۶۰ و ۷۰ در جوامع پیرامونی انواع مختلف انقلابات د مکرآتیک را تبلیغ می‌کردند . در کشور خودمان اکثر تشکل های مارکسیستی ، هم اینک نیز ، مرحله‌ی انقلاب را د مکرآتیک (البته با پسوند های مختلف) می‌دانند .

مائو در توضیح انقلاب د مکرآتیک نوین کمتر د چار تعارض منطقی بود . او روابط اجتماعی حاکم بر چین آن زمان را فئودالی می‌دانست و معتقد بود که اولاً حزب کمونیست بخاطر ضعف کمی پرولتاریای چین قادر نیست به تنهایی قدرت را کسب کند و از اینرو نیازمند پشتیبانی خرد بورژوازی ، بورژوازی ملی و دهقانان و احزابی است که نماینده‌ی واقعی آنان در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی هستند . بعلاوه حزب کمونیست بعد از کسب قدرت سیاسی بسیار وظایف د مکرآتیک (منظور بورژوا د مکرآتیک) دارد که باید انجام دهد و همین دو امر مهم و بسیاری مسائل کم اهمیت تر دیگر باعث می‌شود که حزب کمونیست نتواند انقلاب سوسیالیستی را نشانه رود . این توضیح در نفس خود و برای زمان خود کمتر د چار تناقض است ، چرا که از نظر اغلب مارکسیست ها مهمترین عامل در تعیین مرحله‌ی انقلاب ، روابط اجتماعی مسلط است .

در دیدگاه مائو ترکیب بلوک حاکم بعد از انقلاب د مکرآتیک روشن شده است : اتحاد چهار طبقه . این مسئله که آیا در واقعیت نمایندگان این طبقات در حاکمیت حضور داشتند یا نه ، بحث دیگریست . اما اکثر طرفداران انقلاب د مکرآتیک صراحت مائو را در توضیح ترکیب طبقاتی حاکمیت ندارند . آنان اگر چه به حضور اقشار و طبقات غیر پرولتار در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی اشاره دارند ، اما روشن نمی‌کنند که د ترکیب حکومت جمهوری د مکرآتیک . . . نمایندگان این طبقات حضور خواهند داشت یا نه ؟ و در صورت پاسخ مثبت ، هژمونی با کدام طبقه است ؟



انقلاب دمکراتیک یا توهم ؟

بطور کلی اغلب مارکسیست ها معتقدند در جوامعی که روابط تولید سرمایه داری در آن ها چیره است تنها انقلاب اجتماعی (یعنی انقلابی که قادر به دگرگونی روابط تولید موجود باشد) انقلاب سوسیالیستی است . با این همه بد لایلی که در زیر خواهد آمد تا انقلاب سوسیالیستی ، به شکل دیگری از انقلاب که حد فاصل بین روابط موجود و آغاز ساختمان سوسیالیسم است ، باور دارند و حاصل این حد فاصل را بنام های مختلفی چون جمهوری دمکراتیک خلقی ، جمهوری دمکراتیک کارگران و دهقانان ، جمهوری دمکراتیک کارگران و زحمتکشان و ... می نامند .

سوالی در برابر معتقدین به چنین انقلابی قرار می گیرد آنست که آیا این انقلاب اجتماعیست یا سیاسی ؟ اغلب حامین این نظریه به بورژوائی بودن این انقلاب کم و بیش اذعان دارند ، لکن معتقدند در جریان آن ، امحاء برخی روابط بورژوائی نیز هدف قرار گرفته می شود . مثلاً به مواردی چون ایجاد " کنگره ی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان به مثابه ی عالی ترین ارگان حکومتی ، انحلال ارتش و تسلیح عمومی مردم ، برچیده شدن دستگاه های بوروکراتیک و ایجاد شوراهای به مثابه ی نهاد هایی که هم قدرت قانونگذاری و هم اجرایی دارد ، انتخابی بودن مقامات و مناصب و ایجاد شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان ، حق تعیین سرنوشت ملیت ها تا سرحد جدائی و ... " (۹) که باید در این مرحله از انقلاب متحقق شوند ، اشاره دارند . پرسش مقدرات آنست که اگر در این مرحله از انقلاب از سرمایه داران (دست کم از سرمایه داران بزرگ) خلع ید می شود ، شوراهای کارگری و دهقانی تشکیل می گردد ، شوراهای به مثابه ی قوای مقننه و اجرایی عمل می کنند ، ارتش منحل می شود و ... چرا این انقلاب را سوسیالیستی بنامیم ؟ مگر نه اینست که انقلاب سوسیالیستی خود یک پروسه است که از کسب قدرت توسط پرولتاریا آغاز و به امحاء روابط بورژوائی و استقرار سوسیالیسم و بالاخره به پدیداری جامعه کمونیستی می انجامد ؟ بعنوان نمونه برنامه ی یکی از طرفداران این نظر را " با اصول کمونیسم " انگلس مقایسه کنید تا متوجه شوید که گاه خواست های موجود در مرحله ی انقلاب دمکراتیک ، تند و تیز تر از خواست های بیان شده در کتاب فوق الذکر است .

آیا بعد از انقلاب اکبر ، بلشویک ها تمام روابط سرمایه داری را به یکبار از بین بردند ؟ آیا از تمامی سرمایه داران خلع ید شد ؟ آیا غیر از اینست که حتی بخش هایی از ارتش تزاری دست نخورده باقی ماند ؟ آیا ارتش توده ای به مفهومی که شما در نظر دارید ایجاد شد ؟ آیا تولید و توزیع خرد با یک فرمان از بین رفت ؟ آیا روابط بورژوائی موجود در واحدهای تولیدی و ادارات به یکباره نابود شد ؟ آیا نسبت خرده بورژوازی و دهقانان به کل جمعیت در روسیه آن زمان کمتر از ایران کنونی بود ؟ پس چرا آن انقلاب را سوسیالیستی بنامیم و انقلابی را که در ایران در چشم انداز آینده می بینیم دمکراتیک (خلقی یا ...) ؟

پاسخ ها مختلف است ، گفته می شود انقلاب دمکراتیک است زیرا :

- الف - سرمایه داری ایران ویژگی خاصی دارد .
- ب - سرمایه داری ایران وابسته به امپریالیسم است .
- ج - قشر وسیعی از خرده بورژوازی وجود دارد .
- د - قشر وسیعی از دهقانان در جامعه موجودند .
- ه - طبقه کارگر نسبت به سایر اقشار در اقلیت است .
- و - طبقه کارگر هنوز در حزب خود متشکل نیست .

ز - سایر اقشار و طبقات غیر پرولتری سازمان ها و شکل های قدرتمندی دارند و اجازه نمی دهند پرولتاریا به تنهائی کسب قدرت کند .

ح - با وجود سلطه ی روابط بورژوائی ، اقشاری از بورژوازی در قدرت نیستند و مالا ضد امپریالیسم و ضد بورژوازی کمپاد ورنند .

ط - حاکمیت دیکتاتوری مانع شکل طبقه کارگر می گردد و بمنظور شکل و بسیج طبقه ی کارگر حاکمیت دمکراتیکی بایستی موجود باشد .

ی - افشار و طبقات غیر پرولتر با موضعی ضد امپریالیستی در صحنه حضور دارند .

ك - و

گروه های مختلف سیاسی از بین عواملی که بر شمردیم تمام یا بخش هایی را بعنوان دلایل دمکراتیک بودن مرحله ی انقلاب ذکر می کنند . مثلاً رفقای اقلیت می نویسند :

" در ایران جایی که سرمایه داری به شیوه ی تولید مسلط تبدیل شده است به سبب تسلط امپریالیسم ، وابستگی اقتصادی و بقایای متعدد نظامات ماقبل سرمایه داری که مانع عمده ای بر سر راه پیشرفت اقتصادی و بسط کامل و همه جانبه ی مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا محسوب می شوند ، ستم اقتصادی سیاسی که بر میلیون ها تن از توده های مردم اعمال می شوند و دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته که به مثابه جزء لاینفک روبنای سیاسی سرمایه داری وابسته ، توده ی مردم را در ناآگاهی نگاه داشته است پرولتاریای ایران نمی تواند هدف فوری خود را در انقلاب سوسیالیستی قرار دهد . بدین سبب بر انداختن سلطه ی امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن (بورژوازی وابسته) قطع هر گونه وابستگی اقتصادی سیاسی و نظامی به امپریالیسم و دمکراتیزه کردن جامعه را بمنظور تسهیل گذار به سوسیالیسم وظیفه ی نخست و فوری خود قرار می دهد " (۱۰) .

" وابستگی اقتصادی " در نظر رفقا قاعدتاً ناشی از تسلط امپریالیسم محسوب می شود . و اما " پیشرفت اقتصادی و بسط کامل و همه جانبه ی مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا " عبارت گنگی است و معلوم نیست شاخص مورد نظر رفقا در اندازه گیری این " پیشرفت " و " بسط کامل و همه جانبه " چیست . " ستم اقتصادی سیاسی که بر میلیون ها تن از توده های مردم اعمال می شوند " چون د و عبارت قبلی ناروشن است . اگر این ستم در اثر وجود روابط سرمایه داری (بطور عام) است که این دیگر دلیلی بسر ویژگی سرمایه داری ایران و ضرورت انقلاب دمکراتیک نیست و اگر در اثر وجود امپریالیسم بوجود آمده ، تفاوت با مورد قبلی مشخص نشده است . و اگر مورد اخیر در نظر باشد می توان نتیجه گرفت در اثر قطع سلطه ی امپریالیسم " ستم اقتصادی و سیاسی " از بین خواهد رفت . باین ترتیب در دستگاه نظری رفقا تنها تاثیر سلطه ی امپریالیسم در روابط اجتماعی ایران ، " دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته است که به مثابه جزء لاینفک روبنای سیاسی وابسته ، توده های مردم را در ناآگاهی و انقیاد نگاه داشته است " . این ویژگی نیز بر خلاف ادعای رفقا در پیش در آمد برنامه در باره ی توضیح مشخص سرمایه - داری ایران بطور خاص ، گفته ی خودشان در سطح روبنای سیاست و شکل ساختاری خاصی را در وجه اقتصادی بیان نمی کند . رفقای اقلیت هدف فوری انقلاب دمکراتیک را " سرنگونی رژیم ارتجاعی حاکم و بر انداختن سلطه ی امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن (بورژوازی وابسته) ، قطع هر گونه وابستگی اقتصادی ، سیاسی و نظامی به امپریالیسم و دمکراتیزه کردن جامعه " می دانند . ملاحظه می کنید که در این قسمت از بین بردن بقایای نظامات ماقبل سرمایه داری که چند سطر پیش بعنوان مانع عمده ی " پیشرفت اقتصادی و بسط کامل (!) " و همه جانبه ی (!) مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا محسوب می شد ، حذف شده است . این فراموشی از يك تضاد منطقی ناشی می شود . در سیستم فکری اقلیت ، خرده - بورژوازی سنتی ، خرده مالکین ، توزیع کنندگان و تولید کنندگان خرده پا و . . . در صف مبارزین ضد امپریالیست جای دارند . پس اگر در اول پاراگراف بعنوان مانع پیشرفت اقتصادی و مبارزه ی طبقاتی (معلوم نیست چرا مانع مبارزه ی طبقاتی) محسوب شده اند ، وقتی قرار به نتیجه گیری باشد تنها دو عامل باقی می ماند : انقلاب دمکراتیک است چون می خواهیم سلطه ی امپریالیسم و رژیم ارتجاعی حاکم را از بین بریم و چون در سطور قبل گفته شده بود که " دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته به مثابه جزء لاینفک روبنای سیاسی سرمایه داریست " ، پس غرض فقط بر انداختن امپریالیسم است .

و اما امپریالیسم چیست ؟ در اصل ۱۲ برنامه می خوانیم :

" سرمایه داری جهانی تقریباً از آغاز قرن بیستم به امپریالیسم که بالاترین مرحله در تکامل سرمایه داریست تبدیل شده است که در آن انحصارات نقش تعیین کننده ای یافته اند در این مرحله از تکامل سرمایه داری . . . جنگ امپریالیستی . . . برای تسلط بر جهان ، کسب بازارهای جدید و انقیاد ملل کوچک و خلق های عقب مانده ، اجتناب ناپذیر شده است " (۱۱) .

۱۰ - همانجا .

۱۱ - همانجا .

جنگ های امپریالیستی چون نتیجه ی تبعی امپریالیسم است پس جزء لاینفك امپریالیسم نیست با این حساب امپریالیسم بنا به تعریف رفقا یعنی "بالاترین مرحله در تکامل سرمایه داری ۰۰۰ که در آن انحصارات نقش تعیین کننده ای یافته اند" آیا بهتر نبود حداقل مشخصاتی که لنین از امپریالیسم ذکر می کند ، آورده می شد ؟!

قاعده رفقا می دانند که انقلاب دمکراتیکشان قادر به نابودی امپریالیسم و جلوگیری از جنگ طلبی او نیست ، پس می خواهند سلطه ی آن را در ایران از بین ببرند و چون خود امپریالیست ها هم علیه سلطه ی همدیگر در جنگ اند ، و چون ایران امپریالیست نیست پس جنگ ما علیه سلطه ی امپریالیست ها نمی تواند از موضع يك امپریالیست باشد . می ماند دو حالت دیگر : مبارزه ی ضد امپریالیستی از موضع خرده بورژوازی و بورژوازی دست دوم (باصطلاح ملی) و یا از موضع پرولتاریا . اقلیت بر خلاف اظهارات گذشته ی سچفخا ، لااقل در این برنامه بوجود بورژوازی ملی معتقد نیست ، پس انتظار می رود که رفقا از موضع پرولتاریا با سلطه ی امپریالیسم در ستیز باشند ، لکن با کمال تأسف می بینیم که چنین نیست . چرا ؟ چون عصر ، عصر امپریالیسم است . می بینید که در دور باطلی گرفتار شده ایم . قرار است برای حذف سلطه ی امپریالیسم از موضع پرولتاریا مبارزه کنیم ، اما بخاطر سلطه ی امپریالیسم قادر به این کار نیستیم .

وقتی اقلیت می خواهد راه "مبارزه ی عملی در جهت برانداختن سلطه ی امپریالیسم ، قطع وابستگی ، دمکراتیزه کردن اقتصاد ، توسعه ی اقتصادی و رفاه عمومی زحمتکشان" را نشان دهد ، "ملی کردن کلیه ی صنایع و موسسات متعلق به بورژوازی بزرگ ۰۰۰ بانک ها ۰۰۰ شرکت های بیمه ۰۰۰ موسسات ارتباطی و حمل و نقل بزرگ ، تجارت خارجی ۰۰۰ ، ایجاد و گسترش صنایع بزرگ ، الغاء اسرار بازرگانی ۰۰۰ کنترل شورای کارگری بر تولید و توزیع ، الغاء کلیه ی قرارداد های اسارت بار امپریالیستی و افشای مفاد آن ها برای آگاهی عموم خلق ، لغو تمام مالیات های غیر مستقیم و برقراری مالیات های تصاعدی بر ثروت و درآمد وارث" را پیشنهاد می کند .

بورژوازی بزرگ از نظر رفقا قاعده وابسته به امپریالیسم است . اما وابستگی دارای جنبه هایست از جمله سیاسی و اقتصادی . و از آنجا که معتقدیم انگیزه ی سرمایه داری سود است ، امکان این که سرمایه داری بدون چشم داشت سود صرفا در پی برآورده کردن مطامع امپریالیست ها باشد ، بسیار اندك است . پس سرمایه داری که وابستگی سیاسی دارد الزما در این وابستگی سودی می بیند . مثلا موقعیت انحصاری در بازار پیدا می کند . از جانب دیگر چون امپریالیست ها نیز در پشتیبانی از چنین سرمایه داری در پی کسب سودند ، می توان نتیجه گرفت که امپریالیست ها از سرمایه داری که بدلیل سرمایه بیشتر موقعیت انحصاری دارد و در عین حال فروشنده یا تولید کننده ی کالای آن ها است پشتیبانی می کنند و یا خود کارخانه یا شرکت بازرگانی و خدماتی در کشور وابسته پیرامون بوجود می آورند . به عبارت دیگر وابستگی نه فقط سیاسی بلکه اقتصادی است و در واقع اولی پی آمد دومی است . چنین سرمایه دارانی نه فقط با پرولتاریا بلکه با آن دسته از سرمایه دارانی که فاقد موقعیت انحصاری در بازار هستند ، تضاد دارند .

نوع دیگر وابستگی ، یعنی وابستگی اقتصادی به این معنی است که سرمایه دار به لحاظ ماشین آلات ، مواد اولیه ، مواد خام و یا قطعات یدکی نیازمند امپریالیست ها باشد . با برداشت دوم تقریبا تمامی تولید و تجارت در کشورهای پیرامون ، وابسته به امپریالیست ها است . با توضیحی که دادیم قاعده منظور رفقا در قطع وابستگی به امپریالیست ها و خلع ید از سرمایه داران بزرگ شق دوم نیست . چرا که خوب می دانند در دنیای امروز بدلیل ادغام و جهانی شدن سرمایه چنین قطع وابستگی امکان پذیر نیست و اگر هم بشود مثلا در يك کشور فلاحی چنین اقدامی انجام داد ، دیر یا زود بدلیل رشد نیروهای مولده ، حتی تحت رهبری پرولتاریا ، این نوع وابستگی مجددا برقرار خواهد شد . البته می توان به شیوه های پل پت متوسل شد ، کارخانه ها را تعطیل و مردم را به روستاها گسیل کرد تا جنس خارجی مصرف نکنند و با خیش و گاواهن بکارند و بدروند ، اما چنین شیوه ای علی القاعده نباید مد نظر رفقا باشد . پس یا باید از موضع سرمایه داران کوچک به خلع ید سرمایه داران بزرگ و وابسته پرداخت و سرمایه داران کوچک پیشین را این بار به کمک پرولتاریا به امپریالیسم وصل کرد ، یعنی همان کاری که جمهوری اسلامی کرد و از سرمایه داران بزرگ و وابسته به امپریالیسم بعلاوه ی رژیم شاه خلع ید کرد و سرمایه داران وابسته به خود را روی کار آورد تا وابستگان جدید از کانال دولت جدید به امپریالیسم متصل شوند . با آن که از موضع پرولتاریا از سرمایه خلع ید کرد و امیدوار نبود که سرمایه داران کوچک و معصوم آنقدر ساده و بی ریا باشند که با حکومت پرولتری اتحاد کنند تا پرولتاریا رشد کرده و از آن ها خلع ید کند . جمهوری اسلامی مصداق

عبرت آموزی از معصوم نبودن سرمایه داران کوچک ارائه داده است . سرمایه داران در بی خطرترین ، فاسد ترین و دلال ترین بخش تجارت ، سودهای کلان به جیب می زنند و ناله و نفرین های ضد کمونیستی خمینی اطمینان بخش نیست .

ما معتقدیم قطع وابستگی اقتصادی به معنی ایجاد اقتصادی بسته و بی رابطه با امپریالیسم ، حتی تحت رهبری دولتی سوسیالیستی ، امکان پذیر نیست . در دنیای امروز ناگزیر از مبادله با جهان بیرون از خود هستیم و این مبادله با هر کشوری که تکنیکی پیشرفته تر از ما داشته باشد ، الزاما نابرابر خواهد بود . حتی اگر در مقابل يك جفت گش ، يك جفت دیگر با همان کیفیت بگیریم ، از آنجا که تولید کننده ی پیشرفته تر کار کمتری در گش تولید می نماید ، مبادله نابرابر خواهد بود . اما می توان جهت توسعه ی اقتصادی را تغییر داد . به عوض خرید اسلحه و سرمایه گذاری در تولید کالاهای لوکس و ... ، صنایع مادر ، کارگاه های تحقیقاتی و ... را توسعه داد . و در این میان آنچه اهمیت دارد روابط تولیدی است . مسئله این است که آیا "شوراهای کارگری بر تولید و توزیع در کلیه ی صنایع و کارخانه ها و موسسات کنترل دارد یا نه ! البته رفقای اقلیت هم در بند هفتم همین قسمت اظهار می دارند که در کلیه ی صنایع و کارخانه ها باید شوراهای کارگری بر تولید کنترل داشته باشند . منتها این مطلب با بند اول همین قسمت که فقط بورژوازی بزرگ (چقدر بزرگ ؟) را مشمول ملی کردن می داند ، چندان خوانائی ندارد . در واقع اگر قرار باشد ، شوراهای کارگری بر تولید و توزیع در کلیه ی صنایع و کارخانه ها کنترل داشته باشند ، کافی نیست فقط از سرمایه داران بزرگ خلع ید شود . قاعدتا رفقا منظورشان این نیست که دیگر بورژواها فقط مالکیت کارخانه ها را در اختیار داشته و سر سال سودشان را از کارگران تحویل گیرند . پس یا باید می گفتند فقط در واحدهای "بزرگ" ، شوراهای کارگران کنترل تولید و توزیع را بر عهده گیرند و یا صفت بزرگ را از بند يك حذف می کردند که در این صورت انقلاب دمکراتیکشان زیر سؤال می رفت . زیرا در جامعه ای که شوراهای کارگری تولید و توزیع کلیه ی واحدهای اقتصادی را در دست داشته باشند ، جمهوری دمکراتیک خلق محلی از اعراب نخواهد داشت . جمهوری خواهد بود اما سوسیالیستی .

ما در نوشته های مختلف گفته ایم که در عصر امپریالیسم با توجه به درجه ی ادغام سرمایه جهانی بورژوازی ملی به معنی بورژوازی بی رابطه با بازار جهانی و دارای توان مبادله ی برابر با انحصارات بین المللی ، توهمی بیش نیست . از سوی دیگر در جامعه ای چون ایران که روابط تولیدی مسلط بر آن سرمایه داریست ، تنها انقلاب اجتماعی ممکن سوسیالیستی است . پر واضح است که این سخن نه بدان معنی است که پرولتاریا در صورت کسب قدرت خواهد توانست ره صد ساله ی ساختمان سوسیالیسم را یکشنبه بپیماید ، یکشنبه تمام بخش های تولید را اشتراکی کند ، تولید و توزیع خرد را از بین ببرد ، کشاورزی را بصورت کمونی درآورد . بلکه خواهد کوشید با کلیه ی نابسامانی های موجود در جامعه تنها و تنها از موضع پرولتری برخورد کرده و درماتشان کند . ما معتقدیم هرگاه پرولتاریا بتواند قدرت سیاسی را کسب کند (که ما این را مترادف با شروع انقلاب سوسیالیستی و نه پایان ساختمان سوسیالیسم می دانیم) بسیاری از وظایفی را که بورژوازی سترون جامعه قادر به انجامش نبوده و نیست خود باید انجام دهد ، و این چشم اندازی بود که لنین در انقلاب سوسیالیستی روسیه می دید . اقلیت هر چند در مقدمه ی طرح برنامه ی خود مدعیست بخش ثوریک و عمومی برنامه با ذکر " مشخصات سرمایه داران ایران و سرمایه داری بطور کلی آغاز می گردد " (۱۲) ، اما در شرح آن غیر از توضیح روابط سرمایه داری بطور عام ، تنها ویژگی ای که برای سرمایه داری ایران ذکر می کند ، وابستگی به امپریالیسم است که این نیز معادل دیگری برای عبارت " ویژگی خاص " است . در نتیجه خواننده متوجه نمی شود که این " ویژگی " چه اثری در ساخت سرمایه داری ایران گذاشته است ، اقلیت می نویسد :

"مسلط شدن شیوه ی تولید سرمایه داری که با صدور روز افزون سرمایه های امپریالیستی ، گسترش صنعت نوین و استفاده از تکنیک های جدید همراه بوده است ، بطور مداوم منجر به از میدان بدر رانده شدن موسسات بزرگ ... میشود ..."

و یا :

"پیشرفت های تکنیکی که استفاده هر چه بیشتر از کار زنان و کودکان را در پروسه ی تولید و مبادله ی کالا افزایش داده است و نیز قدرت جذب محدود نیروی کار در سرمایه داری ایران سبب شده است که مدام تقاضا () که لابد

منظور عرضه بوده است) برای نیروی کار افزایش یابد و سرمایه داران امکان بیشتری یابند تا درجه ی استثمار کارگران را بالا ببرند. از اینرو وجود یک ارزش عظیم بیکاران سبب شده که کارگران با عرضه ی ارزان نیروی کار خود در معرض ستم و استثمار شدید تری قرار گیرند و سطح استثمار آن ها فوق العاده افزایش یابد" (۱۳).

اولا بهتر است روشن شود آیا منظور از درجه ی استثمار همان نرخ ارزش اضافی است یا نه؟ چرا که اولی شامل تمام نظامات مبتنی بر بهره کشی میشود، در حالی که دومی صرفا اشاره به سرمایه داری دارد. ثانیا می دانیم که آهنگ ارزش اضافی (نرخ استثمار) به سه عامل بستگی دارد: طول روز کار، مزد حقیقی کارگر و حاصل بخشی کار. مارکس افزایش روز کار را تولید ارزش اضافی مطلق می نامد و افزایش دو عامل دیگر با استفاده از واژگان او باعث افزایش تولید ارزش اضافی نسبی میشود. وی وجود کارگران بیکار را که در اثر رشد ترکیب آلی سرمایه بوجود آمده اند باعث کاهش سطح دستمزدها و بالا رفتن سطح ارزش اضافی و مشوق سرمایه هائی که ترکیب آلی سرمایه در آن ها پائین تر است می داند. حال با ملاحظه ی مطالب بالا دانسته نیست اقلیت چگونه یکی از مشخصات عمومی سرمایه داری را ویژگی مشخص سرمایه داری ایران می داند. اما حتی بر مبنای منطق رفقا اگر درست است که پیشرفت های تکنیکی باعث افزایش نرخ استثمار میشود، این پیشرفت که در کشورهای امپریالیستی به مراتب بیشتر است پس چرا باید نرخ استثمار کمتر امپریالیست ها را به طمع اندازد؟ و اگر قدرت جذب محدود نیروی کار (و مالا سرمایه) در ایران بعنوان ضد گرایش عمل می کند، از کجا معلوم این ضد گرایش توانسته باشد گرایش اصلی را خنثی کند؟ اصولا چگونه می توان ادعا کرد که جوامع عقب مانده با وجود پائین بودن رشد نیروهای مولده در آن ها قدرت جذب سرمایه بیشتری دارند؟ از طرف دیگر یک نگاه گذرا روشن میکند که نسبت اشتغال به واحد سرمایه در ایران بسیار بیشتر از جوامع پیشرفته ی صنعتی است و این یکی دیگر از علل بالا بودن هزینه های تولید در ایران است.

گذشته از این، توضیح اقلیت درباره ی جریانات فکری و سیاسی مدعی مارکسیسم و شوروی نمونه ی دیگری از ولنگاری قلمی و بی دقتی در انتخاب واژه ها و سردرگمی در مفاهیم است. به قطار طولانی اصول موضوعه ی عجیب و غریب بنگرید:

"از دیدگاه ما خط اپورتونیستی رفرمیستی که کامل ترین تجلی آن اروتونیسم و نیز مدافعین این خط مشی در کشورهای تحت سلطه نظیر حزب توده که با نفی نظری یا عملی انقلاب قهری و دیکتاتوری پرولتاریا مارکسیسم لنینیسم را از جوهر انقلابیست تهی ساخته و سیاست سازش طبقاتی با بورژوازی را جایگزین مبارزه ی طبقاتی انقلابی پرولتری ساخته اند، خط سوسیال شونیستی یعنی سوسیالیست در گفتار و شوونیست در کردار که سرکردگی آن را حزب کمونیست چین به عهده گرفته است... و نیز جریانات تروتسکیستی که عمال خرابکار بورژوازی بین المللی در جنبش طبقه ی کارگر محسوب میشوند، جملگی خائن به طبقه ی کارگر و بطور کلی مرتد محسوب میشوند."

بعلاوه امروز در جنبش کمونیستی جهانی، احزاب و سازمان هائی وجود دارند که اگر چه از مارکسیسم لنینیسم منحرف شده اند اما این انحرافات منجر به تسلط خط اپورتونیستی رفرمیستی یا سوسیال شونیستی در این احزاب و سازمان ها نشده است بلکه به گرایشات رویزیونیستی شوونیستی راست (نظیر احزاب کمونیست شوروی، آلمان، ۰۰۰) و یا چپ (نظیر حزب کمونیست آلبانی) در غلطیده اند. از اینرو امکان تغییر و اصلاح در آن ها وجود دارد. ۰۰۰" (۱۴).

از واژه های نادقیقی مثل اپورتونیست رفرمیست و گرایش رویزیونیستی شوونیستی صرف نظر میکنیم. اما جالبست که رفقای اقلیت، حزب توده را که کمتر کسی در سرسپردگیش به شوروی تردید دارد، مدافع اروتونیسم بدانند، و جالب تر آن که مسائلی که به خط اپورتونیست رفرمیستی و سوسیال شونیستی نسبت داده و جزء مصادیق بارز خیانت به طبقه ی کارگر ذکر شده مانند نفی عملی و نظری انقلاب قهری، تز سازش طبقاتی و ۰۰۰ در مورد شوروی نیز مصداق دارد ولی علت تباهی شوروی از اردوگاه خائنین روشن نیست.



۱۳- کار اقلیت، شماره ۱۸۰، صفحه ۰۴

۱۴- کار اقلیت، شماره ۱۸۰، صفحه ۰۵

"حقیقت این است که کمونیست‌ها به محض آن که بتوانند در سرنگون کردن سلطه‌ی بورژواها تردیدی به خود راه نخواهند داد" (۱۵) .

اما چگونه می‌توان سلطه‌ی بورژواها را سرنگون کرد؟ رفقای اقلیت برای برانداختن این سلطه، کارگران و زحمتکشان را به انقلابی فرا می‌خوانند که سوسیالیستی نیست . آنان وجود دیکتاتوری و سلطه‌ی امپریالیسم را مانعی می‌دانند که باعث می‌شود پرولتاریا نتواند انقلاب سوسیالیستی را نشانه‌زود . اما، و از سوی دیگر، برنامه‌ای برای این "مرحله" از انقلاب طرح می‌کنند که تنها در صورت کسب قدرت توسط پرولتاریا قابل اجراست .

در این طرح برنامه ترکیب بلوک قدرت بعد از انقلاب دموکراتیک مسکوت گذاشته شده و روشن نیست در این مرحله از انقلاب، قدرت سیاسی (به معنای حکومت) در دست پرولتاریاست یا اقشار و طبقات دیگر. این پنهانکاری ایدئولوژیک ناشی از عدم درک صحیح از انقلاب سوسیالیستی به مثابه‌ی روندی است که در آغاز آن قدرت سیاسی در دست پرولتاریاست اما مناسبات اقتصادی در وجه غالبش هنوز بورژوائی است . فرآیندی که در آن پرولتاریا با دولتی و تعاونی کردن تولید (که این هر دو در چهار چوب روابط بورژوائی قرار دارند)، می‌کوشد حاکمیت قانون ارزش را براندازد . دوره‌ی گذاری که در آن پرولتاریا ضمن خلع ید از خلع ید کنندگان می‌کوشد آنتی تز خود، و مالا، دولت، ارتش و کلیه‌ی دستگاه‌های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیک بورژوازی را محو کند . بعلاوه، انقلاب دموکراتیک اقلیت، کلاه ایدئولوژیکسی است که با استفاده از آن می‌توان در انقلابات سیاسی آتی به رهبری خرده بورژوازی و اقشاری از بورژوازی به بند بستن سیاسی دست زده و توده‌های مردم را به مثابه‌ی سیاهی لشکر حکومت‌های "مبارز ضد امپریالیست" در توهم نگهداشت، به سرکوب تشکل‌های کارگری تن داد، سرکوب دموکراسی را به بهانه‌ی مبارزه با امپریالیسم موجه جلوه داد و نظاره‌گر بسود مواضع سیاسی گروه‌های چپ و از جمله سچخفا در دوران قبل و بعد از قیام بهمن نمونه‌ی زنده‌ای از چنین ایجاد توهمی است .

دستگاه فکری اقلیت متناقض است . از یکسو در مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک اهداف و برنامه‌هایی طرح می‌شود که تنها بعد از کسب قدرت توسط پرولتاریا امکان تحقق دارند . از سوی دیگر قرار است فقط از بورژوازی بزرگ خلع ید شود . تز انقلاب دموکراتیک بر هیچ تجربه‌ی تاریخی استوار نیست . اگر روزگاری لنین برانداختن سرواژ و تزاریسیم را وظیفه‌ی دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان می‌دانست، اقلیت با اعتراف به سلطه‌ی روابط بورژوائی در ایران، در انقلاب دموکراتیکش، فقط می‌تواند آرزوی محال پیروزی حکومتی بورژوا دموکرات را به رهبری بورژوازی دست دوم و خرده بورژوازی در سینه داشته باشد . اما اگر شکست تجربه‌های تاریخی متعدد نتوانسته هنوز این توهم را از ذهن رفقای اقلیت بزدايد، دست کم این فایده را داشته که به ایشان اجازه‌ی سکوت عمدی یا سهوی را در باره‌ی ترکیب بلوک حاکم بدهد .

اقلیت با استفاده از واژه‌های مبهم، مواضع پیشین خود در باره‌ی شوروی را تکرار کرده است و از آنجا که نظرات کنون منتشر شده‌ی اقلیت درباره‌ی شوروی، چیزی جز صفاتی محدود در توجیه کماکان سوسیالیستی بودن آن نبوده، و از آنجا که تا کنون تحلیل منسجمی از مائوئیسم و ترسکیسم نیز ارائه نداده است، می‌توان نتیجه گرفت که احکام پیش نویس این برنامه نیز جز تکرار اصول موضوعه‌ی قبل در قالب الفاظی غیر دقیق تر نیست . هدف اما، گوئی شتاب برای عقب نماندن از قافله‌ی برنامه نویسی و حزب سازیست . این تب‌امروز جنبش است و این جنبش از اینگونه تب و لرزها بسیار از سرگردانده . مسئله این نیست .

م - رهنما

قلب جهان بی قلب بربوته نقد

قبل از هر چیز

از مدت ها پیش بحث لزوم رویارویی با اسلام و ضرورت شکافت و افشای این مقوله در سازمان ما مطرح بوده است . اما تا کنون نکاتی چند مانع برداشتن گام نخستین در این راه بوده اند .

نخستین مانع وجود يك توهم در بین چپ ایران بوده است . توهمی مبنی بر این که پرداخت به "اسلام" بعنوان يك ایدئولوژی و افشای آن عملی "چپ روانه" است و "توهینی" است به اعتقاد توده ها .

قبل از هر چیز ما وظیفه داشتیم با ارائه ی نظریات بنیانگذاران مارکسیسم در مورد مذهب و شکافت شیوه ی برخورد آنان بر این مقوله در يك مقاله ی توضیحی این توهم را بزدائیم و راه را برای پرداختن به مسئله ی اصلی که اسلام است بگشائیم .

ما بر این امید نیستیم که چپ ایران کلیه ی استدلالات مطرح شده در مقاله ی "ضرورت برخورد با دین" مندرج در رهائی شماره ی ۵ را پذیرفته باشد ، چه خوب می دانیم که "رسوبات" بدآموزی های گذشته در بین ما آنچنان دیرپایند که شاید برای زدودشان باید سال ها صبر کرد . ما تنها وظیفه ی خود می دانستیم که راهگشای این راه در حد توان خود باشیم . پس از درج مقاله ی "ضرورت برخورد با دین" در رهائی شماره ی ۵ ، مشکلی که این بار برای برداشتن گام نخستین با آن مواجه بودیم ، انتخاب موضوعی برای پرداخت مشخص به مسئله بود . عناوینی که می توانند مورد بحث قرار گیرند اندک نیستند . باید از جایی آغاز کنیم که "زندگی" است و باین خاطر در این شماره بر آن شدیم که از بررسی افکار یکسانی از "مناخرین" شروع کنیم . از "استاد شهید" مطهری ، گل سرسبد انقلاب اسلامی . طبیعتاً این سؤال در بسیاری از اذهان طرح خواهد شد که در بین همه ی عناوینی که می توانستند به انتخاب بیایند چرا مطهری؟ پاسخ ما اینست : نظر ما از درج این مقاله و مقالات آینده تنها افشای اسلام نیست که نشان دادن چهره ی ضد بشری جمهوری اسلامی هم هست . و از همین روست که ما آثار کسی را بعنوان گام اول برای بررسی برگزیدیم که رژیم جمهوری اسلامی او را از افتخارات خود می شمارد و رهبر این "انقلاب" او را "شهره ی زندگی" خود می داند . یکی از بانیان رژیم سراز گور قرون بر آورده ی جمهوری اسلامی . پاره ی تن "امام امت" ، کسی که تنها بیانگر اسلام نیست ، بلکه ایدئولوگ جمهوری اسلامی هم هست . کسی که سالانه چندین کنگره و سمینار برای بررسی افکارش برگزار میشود . و ده ها شعر و چکامه در روزنامه های رژیم در وصفش سروده می گردد . کسی که "فیلسوف بزرگ تشیع" ، "معلم شهید" ، "نابغه عصر" ، "استاد فلسفه و اخلاق" و "پیوند دهنده ی حوزه و دانشگاه" تنها بخشی از القاب اوست . و برآستی اگر بخاطر نقش این "استاد شهید" در رژیم جمهوری اسلامی نبود بی تردید افکار و "آثار" او تنها جزء افکار و آثار دست چندمی محسوب می شدند که هرگز ارزش برخورد پیدا نمی کردند . در آن صورت حتماً ما هم فرصت را در راه پرداختن به او از دست نمی دادیم و به کسانی می پرداختیم که مطهری و امثال او تنها آثار آن ها را رونویسی کرده اند . اما بهر تقدیر زمانه ی شگفتی است . اسلام حکومت می کند ، اسلامی که امروز شورسین شناخته شده ی آن "استاد شهید" مرتضی مطهری است .

همانگونه که در متن مقاله آمده است، در این شماره به برداشت "فیلسوف بزرگ تشیع" از مارکسیسم مندرج در یکی از آثارش خواهیم پرداخت. تنها اینجا لازم می‌دانیم این نکته را هم اضافه کنیم که منابع مطهری برای پرداخت به مارکسیسم همچون افکارش دست چندمند. منابعی چون "اصول مقدماتی فلسفه"ی ژرژ پولیتسر و یا جزوات آموزشی چاپ شده توسط حزب طراز نوین استالین. در انتخاب این آثار برای بررسی بی‌تردید همه‌ی گناه بدوش مطهری نیست. چه اساساً از او انتظار بیش از این نیست. بار عمده‌ی این گناه بدوش کسانی است که این آثار را سال‌ها بعنوان مارکسیسم ناب و صحیح تبلیغ کرده‌اند و هم‌اکنون نیز می‌کنند. بدوش کسانی است که هنوز هم استالین را نه تنها رهبر کبیر پرولتاریای جهان می‌دانند بلکه آموزگار بزرگ فلسفه هم می‌شمارند. بدوش کسانی است که بحث تضاد مائو را نقطه‌ی عطفی در فلسفه‌ی مارکسیسم می‌شمارند. بدوش کسانی است که ماتریالیسم دیالکتیک را یا از مائو می‌آموزند و یا از ادبیات حزب طراز نوین اردوگاه سوسیالیزم.

"دفاع" اینان بی‌تردید بسیاری حملات از سوی ایده‌آلیست‌ها را موجه می‌سازد. نه رفقا! اندیشه‌ی مارکس یعنی شیوه‌ی نگرشی به جهان که جهان را همه‌جانبه و در تمامی ابعاد می‌بیند. اندیشه‌ی مارکس هیچ ارتباطی با برداشت پولیتسر از او ندارد. اندیشه‌ی او هیچگونه نزدیکی با تعلیمات استالین هم ندارد. مارکسیسم اگر مهجور مانده است، گناهش متوجه رفقا هم هست. این را "استاد شهید" هرگز نخواهد فهمید. تنها امید داریم رفقا باور کنند.

اشاره

ادیان از دیرباز با زندگی انسان آمیخته‌اند، و تاریخی نزدیک به قدمت تاریخ بشر دارند. به همان کهنگی و در همین تازگی. تاریخ ادیان روایتی است از جاودانگی رنج انسان در همه‌ی تاریخ. دین آن سنگینی همیشگی است که بشر بر دوش رنجور خویش گذارده است تا از رنج ببرد. دستاویزی برای نیل به فلاح و مرده‌ای که گلوی زندگانی را که در حسرت زندگی بسویش دست دراز کرده‌اند، فشرده است و فشرده است تا آنجا که از رنجش دست بیعت برده‌ای دیگر داده‌اند.

در برشی از تاریخ، دین یک‌گره خوردگی است از عناصر خیال و هراس، هراس از واقعیت‌های زمینی. در این برهه بیش از هر چیز دین یک پناه است. مفری بشکل پاسخ برای ناشناختنی‌ها و ناشناخته‌ها. دلخوشی است در مقابل یورش طبیعت غدار که هنوز در پنجه‌ی تسلط انسان اسیر نگشته است و انسان در این گره خوردگی اگر از وحشت گریخته است به خیال پناه برده است.

لیک اما زمانه گذراست. چنان که شیوه‌های زندگی و همچنان که مناسباتی که انسان در پروسه‌ی تولید در آن محصور است. اگر تخیل بر جای خویش باقی است، و دین یک سر ریشه گاهش را همه‌گاه در آن محکم داشته است. سر دیگر ریشه گاه یعنی آن عینیتی که تخیل با نگاه به آن بارور میشود و در قالب باوری بنام دین متبلور می‌گردد در تغییر است. تغییری مستقل از تخیل. و عینیت بجائی می‌رسد که واقعیت تنها شناخته نیست که متهم هم هست. ستم جامعه‌ی طبقاتی بر فرودستان. و این چنین است که دین در سیلان زمان استحاله می‌پذیرد. استحاله‌ای از پناه‌ای این جهانی تا آرزوی امید موعود در "جهانی دیگر" و نیز در این گذراست که دین، بیانگرانی نیر بر می‌گزیند. بیانگرانی با نام انبیاء. و انبیاء خود آگاه از رای خویش در نقش مصلحانی برای بهبود زندگانی این جهانی وعده‌هایی را نیز به آن سراسر وامی‌گذارند که زمانه از این بیش گنجایش ندارد.

پیروان اما با نگاه‌های متفاوت به آن عینیت مستقل از تخیل می‌نگرند. و از این زاویه دین در نزد طبقات مختلف رنگ‌هایی گوناگون می‌پذیرد. در نزد موجود ستمدیده، "بیان اندوه" او، گریزگاه و پناهگاهش و "قلبی بر جهان بی‌قلب" که او را در چنگالش می‌فشارد. و در پیش ستمگران آدین بند ستمگیشان.

اما اینک دین پایانش را در آغاز می‌یابد. یعنی آن که اگر زمانی بیش از هر چیز ریشه در تخیل محکم می‌داشت و سپس در گذر زمان اندک‌اندک ریشه در تخیل سست نمود و در عینیت استوار، بار دیگر امروز از آنجا که هیچ ریشه گاه‌هستی در عینیت نمی‌یابد تخیل را به پرواز وامی‌دارد. و یکسر آرزوی انسان را برای شادی و خوشبختی به جهانی دیگر حواله‌ت

می‌دهد . تن را زندانی می‌انگارد و رهائی را در مرگ می‌بیند و "حیات جاودانی" . آیا این باین معنی است که این تخیل بدون هیچ عینیتی قابل پرواز است ؟ به هیچ عنوان . این تنها به آن معناست که فرامین مذهبی اکنون قابلیت راهگشائی "این جهانی" را به کل از دست داده‌اند .

پیغمبران ، این "قهرمانان شیاد" جوامع پیشا سرمایه داری ، امروز بیش از هر چیز موجوداتی تاریخی‌اند . شایسته‌ی موزه‌های تاریخ و شایسته‌ی آن که موضوع تحقیق باشند در زمینه‌ی آنچه که بر انسان در گذر تاریخ گذشته است . اجرای فرامین مذهبی برای نظامی نوین به جهان بخشیدن اینک تنها یک شوخی است . شوخی‌ای که فقط ناآگاهان و جلالدان بر آن دست می‌یازند . اکنون دین بیش از هر زمان دیگر در نزد انسان تبلور یک از خود بیگانگی معنوی است که نابودیش تنها با رفع از خود بیگانگی مادی و نابودی جامعه‌ی سرمایه داری میسر است . اما برای مبارزه با دین باید دین را شکافت تا دین بشکند . چه اگر آگاهی بر رنج اساس پیروزی بر رنج است این تبلیغی دوسویه است ، از یکسو این سخن مارکس — مصداق دارد که :

"مذهب قلب جهان بی قلب ، روح جهان بی روح ، اندوه موجود ستم‌دیده ، و نقد دین نقد رودخانه‌ی اشکی است که نمک سوزانش دین است" (۱) .

و از سوی دیگر این گفته‌ی او نیز درست است که :

"رهائی از پندارهای یک وضع محتاج رهائی از وضعی است که نیازمند پندار است" (۲) .

یک نگاه کلی

نگرش به دین در بُعد جهان تاریخی اش کاری است سترگ و سخت دشوار . این بعد از زندگانی انسان از آنجا که — با سنت‌ها ، اسطوره‌ها ، حق‌طلبی‌ها ، و جشن‌ها و شادی‌های او آمیخته شده است حیطه‌ای است به وسعت همه‌ی تاریخ انسان . تنها نگاه به فهرست عناوینی که می‌توانند برای بررسی به انتخاب بیایند کفایت می‌کند که وسعت کار را دریافت مباحثی نظیر :

۱- نگرش به ادیان از زاویه‌ی واقع نگاری در بُعد جهان تاریخی .

۲- نقش ادیان در جنبش‌های اجتماعی .

۳- علل اقتصادی و اجتماعی ظهور پیغمبران گوناگون .

۴- بدعت‌های گوناگون در مسیحیت و دلایل آن .

۵- بدعت‌های گوناگون در اسلام و دلایل آن .

۶- بررسی عصر انکیزیسیون یا وحشت آفرینی دین .

۷- نقش ادیان در جلوگیری از پویائی جوامع .

۸- نقش ادیان در تغییر صورتبندی‌های گوناگون در بعضی لحظات تاریخی .

۹- ادیان در خدمت طبقات حاکم و ...

و مباحثی بسیار از این دست . همه‌ی این مباحث بی تردید پرداختنی‌اند . و خود روشن‌کننده‌ی بخشی از تاریخ حیات انسان که سال‌ها و قرن‌هاست که در آرزوی آنست که به آن رنگی از خرد و روشنی بخشد . اما برای آغاز باید با دیدی انتزاعی به تاریخ نگریست . و فراموش نکرد که اقوام مختلف هر یک باری از یک یا چندین مذهب گوناگون را بعنوان "مردم‌هایی که گلو را می‌فشارند" بردوش کشانده‌اند و کشیده‌اند . و سرنوشت اقوام سرنوشت بشر است در انتزاعی تاریخ ساخته بدست انسان که خود نیز بر آنست که بدست آن که آن را ساخت بر این انتزاع نقطه‌ی پایانی بگذارد و پایانی بخشد و تاریخ اقوام تاریخ باورهای آن‌ها نیز هست ، گذری از منزلت پنداری به پندار دیگر از وهمی به دیگر وهم .

تاریخ سرزمین ما نیز از این قاعده مستثنی نیست ، بلکه به جهاتی تابلوئی است بشدت رنگین تر و متنوع تر . این تابلو را می‌توان در یک بازسازی در دو چشم انداز تصویر کرد . تا قبل از حمله‌ی اعراب و بعد از حمله‌ی آنان . می‌توان سقوط

۱- مارکس ، بسوی نقد فلسفه‌ی حقوق هگل — مقدمه .

۲- همان منبع .

یزگرد را از این بعد خاص نقطه‌ی عطفی در تاریخ ایران انگاشت . و چشم‌انداز نخستین را برای تصویر و تماشای واگذاشت به فرصتی دیگر و سخن را به اسلام کشاند ، که با حمله‌ی اعراب به ایران صادر گشت . صدوری که نقشی بدیع در تاریخ این سرزمین ایفا کرد و می‌کند . بطور یقین می‌توان گفت از آن زمان تا کنون هیچ حادثه‌ای بر این سرزمین بر نگذاشته است مگر آن که بنوعی با این دین پیوند خورده و یا تاثیر پذیرفته باشد . و این شگفتی زمانه است که هنوز نیز مهر خویش را بر زندگی ما نشانه دارد و از این زاویه نگاه به دیروزش را هرگز نمی‌توان بعنوان يك واقعه‌ی تاریخی آغازید که این بحث امروز است .

گذشته و امروز ما از این بعد کاملاً یگانه‌اند و تاریخ نه امروز از سکوی امروز نگریسته میشود که امروز آینه‌ی تاریخ است . و آینه‌ای که اسلام را می‌نمایند وسیع است . و قابل تغییر و تاویل های گوناگون . تنها فرق مختلفی که تا کنون از دل اسلام روییده‌اند فهرستی طویل دارند : معتزله ، اشعریون ، مرجیان ، کیانیه ، زیدیه ، اسماعیلیه ، اثنا عشری ، حنفی ، مالکی ، شافعی ، حنبلی ، و . . .

هر يك از این فرقه‌ها با تفاسیر مختلف بر سراسر اصول (توحید ، نبوت ، معاد) و با تعابیر متنوع در مورد فروع و احکام و با تعبیرهای گوناگون از قرآن و نهج البلاغه و نیز ذکر احادیث فراوان و بسیاری اوقات ۱۸۰ درجه متناقض با یکدیگر از "معصومین" مشخص می‌گردند . يك در هم پیچیدگی غریب که باز کردنش زمانی دراز می‌طلبد .

طرح مسأله

در يك صد سال اخیر چهره‌های گوناگونی تلاش کرده‌اند ، دین را بعنوان يك بدیل اجتماعی در بدعت‌های خود ساخته انسجامی همه جانبه بخشند ، و از آن يك "ایدئولوژی" در جهت پاسخ به تمامی مشکلات انسان عصر برپا دارند . عبارت دیگر اینان از آن دست دین‌مداران بودند و هستند که دین را نه تنها بعنوان توشه‌ی آخرت بلکه بعنوان راهی برای "زستگاری دنیوی" می‌نگریستند و می‌نگرند . آنان سعی داشتند و دارند تفکر قرن‌ها پیش از این را به به زیور امروز بیاورند . این چهره‌ها بر بستر پراستیک عصر ما هر يك با تنش‌های سیاسی صد سال اخیر گره خورده‌اند و بعنوان "ایدئولوگ" بیانگر اسلام "با توجه به مقتضیات" زمان گشتند .

از میان اینان ، کمی دورتر از ما سید جمال الدین اسدآبادی ، کواکبی ، عبده ، و در زمان ما ، مجاهدین خلق ، بازرگان ، شریعتی ، مطهری بعنوان نمایندگان برداشت‌های مختلف از اسلام شهره‌ترند . ظهور "انقلاب اسلامی" گروهی از این چهره‌ها را تحت عناوین ، منافقین ، منحرفین و لیبرال‌ها موقتاً از صف مدعیان "اسلام راستین" خارج ساخت و کسانی را نیز بعنوان "مفسرین واقعی اسلام" ارتقاء بخشید و ارجحیت داد . از این میان نام "استاد شهید" مطهری با برداشت "سنتی - فقهی - مرجعی" اش از اسلام هم‌اکنون بعنوان "ایدئولوگ" رسمی رژیم جمهوری اسلامی و بعنوان بیانگر واقعی "اسلام راستین" جایی خاص دارد .

پرداختن به آثار مطهری از دو بعد ممکن است . نخست پرداخت به آثاری از وی که در آن به "نقد" مارکسیسم پرداخته است و در يك بررسی تطبیقی به مقایسه‌ی این مکتب با اسلام نشسته است . و دود دیگر پرداخت به آثار دیگری او که سعی می‌کند ، اسلام را بگشاید ، شوربزه کند و به آن رنگی از خرد و همه‌جانبگی بدهد . و ما بعنوان نخستین گام برآنیم در این نوشتار به "برداشت" او از مارکسیسم در یکی از نوشته‌هایش بپردازیم .

قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه‌ی تاریخ

مرتضی مطهری "بزرگترین فیلسوف عصر" در نوشته‌اش "قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه‌ی تاریخ" بدنبال اثبات چند چیز است :

- ۱- مارکسیسم درکی ابزارگرایانه از تکامل تاریخی است و هیچ نقشی برای انسان در این گذر قائل نیست .
- ۲- مارکسیسم به هیچ "جوهری" برای انسان جدا از مناسباتی که در آن زندگی می‌کند و از آن تاثیر می‌پذیرد اعتقاد ندارد .

- ۳- مارکسیسم برای عامل اقتصاد نقشی تعیین کننده و فراتر از قابلیتش قائل است و برای دیگر عوامل اجتماعی نظیر مذهب، حقوق، سیاست، فرهنگ و... هیچ تعیین کنندگی در گذر تکامل تاریخ قائل نیست.
- ۴- دیالکتیک در نزد هگل و مارکس یکسان است و نیز شیوهی درستی برای نگرش به چرائی تکامل تاریخ نیست.
- ۵- از نظر مارکسیسم سمت و سو و مواضع طبقاتی انسان ها صرفاً از خاستگاه طبقاتی شان بر میخیزد. و نیز طبقات تنها با نگاه به موقعیت اقتصادی زندگی انسان ها و نقش آن ها در مناسبات تولیدی قابل شریفند.
- پرداخت به تک تک این موارد را بصورت موجز و در حوصله ی این نوشتار با ذکر گوشه هایی از نوشته ی مرتضی مطهری می گیریم و تنها ذکر این نکته را ضروری می دانیم که شماره گذاری های این پرداخت مربوط است به شماره ی ادعاهای مطهری آنچنان که در سطور فوق ذکر شد.

۲ و ۱

مطهری می گوید :

"توجیه تکامل تاریخ با دو شیوه ی مختلف صورت می گیرد یکی از این دو شیوه را ابزاری و از نظری دیالکتیکی می نامیم و شیوه ی دیگر را انسانی یا فطری می خوانیم به عبارت دیگر در باره ی تکامل تاریخ دو گونه بینش و دو گونه طرز تفکر وجود دارد و بر حسب هر یک از این دو تفکر "انتظار بزرگ" شکل و صورت و بلکه ماهیت خاصی پیدا می کند" (۳).

جوهر گفته ی این "تابغه ی قرن" آنست که "ماتریالیست ها" از آنجا که تاریخ را به شیوه ی مادی می نگرند انسان را اسیر دست سطح تکامل نیروهای مولده می دانند و هیچ نقشی برای او در برپائی سرنوشت تاریخی خویش قائل نیستند بنظر او در بینش ابزاری انسان ها عروسک هایی هستند که عروسک گردان ابزار، آن ها را در مسیر تاریخ بجلو می غلطانند: درکی واژگونه از آنچه که مارکس در نظر دارد.

مارکس مانیفست را در سال ۱۸۴۸ نوشت و در آن تاریخ را تاریخ مبارزه ی طبقاتی خواند و با این سخن با هر نوع درک اکونومیستی از تاریخ و داع کرد :

"تاریخ تمام جوامع تا به امروز همانا تاریخ نبرد طبقات است، آزاد مردان و بردگان، نجبا و عوام، خوانین و رعایا، استاد کاران و وردست ها و خلاصه ستمگران و ستمدیدگان که در تضادی دائمی رود روی یکدیگر ایستاده اند" (۴).

این عبارت مارکس باین معناست که جامعه ی بشری در هر سطحی از تکامل نیروهای مولده محصور باشد، انسان ها ایمن حاملان واقعی تاریخ در جستجوی جهانی بهتر در ستیز با سد کنندگان راه این جهان تاریخ را بجلو رانده اند. عبارت دیگر او بر این باور است که اندیشه ی منبعث از روابط نابخردانه در ذهن انسان نفی جهان موجود را، در تمام ادوار تاریخی در ذهن می زنداید. گرچه در همه ی تاریخ تا پیش از برپائی روابط سرمایه داری به ایجابی معقولانه و هدفمند دست نمی یازد. چرا که "انسان ها تاریخ خود را می سازند اما با توجه به شرایطی که در اختیار دارند" اما این به هیچ عنوان به این معنا نیست که هیچ چشم اندازی از جهانی معقولانه تر در ادوار مختلف تاریخی در اندیشه ی انسان نقش نمی بندد این تنها به آن معناست که عینیت یافتگی اندیشه ی آرومندان ی انسان در لحظات مختلف تاریخی تا پیش از رسیدن عصر سرمایه داری ناپایدار و شکننده است. و یا آن که ارضاء کننده نیست. نفی روابط موجود در ذهن انسان در عینیت یافتگی خویش تاریخ را بجلو می راند. ایجاب حاصل شده در برپائی خویش یا میشکند و یا رضایت نمیبخشد و تاریخ بجلو رانده می شود. این عبارت لنین روشنتر است :

"آگاهی انسان تنها جهان عینی را منعکس نمیسازد بلکه آن را خلق می کند" (۵).

لنین چنین ادامه می دهد :

۳- صفحه ۱۴ و ۱۵ قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه ی تاریخ و شهید.

۴- مارکس - مانیفست.

۵- لنین - کلیات آثار، جلد ۲۸، ص ۲۱۲.

"یعنی جهان انسان را ارضا نمی‌کند و انسان تصمیم به تغییر آن از طریق فعالیت خود می‌گیرد" (۶).

چه اگر شناخت بازتاب جهان بیرون در ذهن آدمی است، این يك انعكاس ساده نیست. بلکه مجموعه‌ای از شکل‌گیری تجارب و تكامل مفاهیم است. این مجموعه‌ی مفاهیم اگر چه شرایط قانونمند بیرونی را که همه‌گاه در حال تكامل است دربر می‌گیرد اما شامل چیز دیگری نیز هست. خلق آرزو در ذهن آدمی برای تغییر در همه‌ی شرایط تاریخی. آرزویی که نوعی "تعقل عینی" است. تعقلی با توجه به چهار چوبی از شرایط که در اختیار است. تعقلی که در ذهن انکسار می‌پرورد. و دلیل حرکت تكامل انسان در تاریخ می‌گردد.

تاریخ چیزی نیست مگر آرزو، انکار، تلاش، شکست و آنگاه سپس آرزو، انکار، تلاش، شکست. کوشش آرمانخواهانه‌ی انسان در همه‌ی تاریخ بدنبال هدف. این عبارت انگلس بی‌تردید اینجا مصداق دارد:

"تاریخ هیچ عملی را انجام نمی‌دهد، هیچ ثروت انبوهی را تصاحب نمی‌کند، هیچ جنگی براف نمی‌اندازد. انسان و نه تاریخ، انسان زنده‌ی واقعی است که همه‌ی این‌ها را انجام می‌دهد. اوست که تصاحب می‌کند و می‌جنگد. تاریخ شخصی جدا نیست که از انسان بعنوان ابزاری برای حصول به اهداف خود استفاده کند. تاریخ هیچ نیست مگر فعالیت انسان که بدنبال اهداف خود است" (۷).

از اینرو نگرش مارکسیستی به نقش "نیروهای مولده" در پویایی و تکوین تاریخ بیش از هر چیز نگرشی انسانی است. چنانچه نیروهای مولده نیز شمره‌ی فعالیت انسانی است. همچنان که مبارزه‌ی طبقاتی در چهارچوبی از شرایط که تاریخ در اختیار می‌گذارد امری انسانی است. این عبارت مارکس مبین این ادعاست:

"بیان این واقعیت که انسان‌ها آزادی انتخاب نیروهای مولده که زیر بنای تمامی تاریخ آن‌ها را تشکیل می‌دهد ندارند، تکرار مکرراتی بیش نیست. زیرا که هر نیروی مولده نیروی بدست آورده شده است. و محصول فعالیت قبلی می‌باشد. بنابراین نیروهای مولده نتیجه‌ی انرژی‌های انسانی در عمل بکار برده هستند. لیکن خود این انرژی از شرایطی که انسان‌ها در آن قرار دارند، یعنی از نیروهای مولده از قبل بدست آمده از آن فرم اجتماعی که قبل از بوجود آمدن آن‌ها وجود داشته و نه توسط آن‌ها بلکه بوسیله پیشینیان آن‌ها ساخته شده است. تاثیر می‌پذیرد. بعلاوه این واقعیت ساده که نیروهای مولده‌ای که توسط نسل‌های قبلی بوجود آمده است در تصرف نسل بعدی قرار گرفته و آن‌ها را بعنوان ماده‌ی خام اولیه برای تولید جدید بکار می‌برند يك ارتباط و پیوندی از تاریخ بشری بوجود می‌آید که با شکوفاتر شدن نیروهای مولده انسانی و بنابراین رشد بیشتر مناسبات اجتماعی آن‌ها تاریخ بشری در شرف تکوین، هر چه بیشتر تاریخ انسانی می‌گردد. بنابراین الزاماً نتیجه این است که تاریخ اجتماعی انسان‌ها همیشه انکشاف فردی آن‌هاست" (۸).

مطهری در بخشی از نقل قول ذکر شده اش شیوه‌ی نگرش اسلام به جهان را "فطری و انسانی" می‌خواند و شیوه‌ی نگاه مارکسیسم را شیوه‌ی ابزاری و بالمال "غیر فطری و غیر انسانی" می‌داند. نگرش به اندیشه‌ی مارکس درك تحریف آمیز و فریبکارانه‌ی مطهری را از مسئله روشن می‌کند. در نزد مارکس غایت، انسان است. دیالکتیک مارکس آرزوی خویش را در تحقق انسان می‌جوید. اما تحقق این ذات چیزی هرگز انجام نیافته است. برپایی سامانی نوین، برپایی آرزوی آزادی و "فطرت انسانی" بعد از گذر از پیشا تاریخ است. بنابراین به گمان مارکس تاریخ جامعه‌ی طبقاتی، از باروری فطرت انسان پیشگیری کرده است و تاریخ انسان در "کمال" خویش هنگامی آغاز می‌گردد که جامعه‌ی طبقاتی پایان پذیرفته باشد. بعقیده‌ی او تمام تنش‌های تاریخی نیز از بعد انسان شناسانه اش در آنجا شکل می‌گیرد که آدمی "جوهر خویش" - یا آنچنان که مطهری دوست دارد "فطرت" خویش - را و آرزوی بودن خود را با هستی اش در تناقض می‌بیند. تلاش ناکام انسان برای تحقق ذاتش تنها با پایان روابط سرمایه داری سمت و سوئی رو به پیروزی می‌یابد. و پرولتاریاست که با نفی جامعه‌ی طبقاتی در پیچه‌ی این بازگشت انسان به خویش را می‌گشاید و این پایان بحران منبعث از روابط طبقاتی درون انسان است. به گمان مارکس در عصر سرمایه داری نیز پرولتاریا آنگاه بعنوان يك طبقه آغاز به

۱- لنین - کلیات آثار، جلد ۲۸، ص ۲۱۲.

۲- مارکس و انگلس - خانواده‌ی مقدس.

۳- نامه‌ی مارکس به پاول واسیلویچ آنتکوف (مکاتبات مارکس و انگلس در باب ماتریالیسم تاریخی، ترجمه‌ی سوك).

حرکت می‌کند که به "جوهر" خویش پی برده باشد.

"بنابراین چنانچه میلیون‌ها پرولتر احساس کنند که به هیچ وجه قانع به شرایط زندگی خود نیستند. چنانچه هستی آن‌ها به هیچ وجه با جوهر آن‌ها مطابقت نکند. آنگاه این بدبختی اجتناب‌ناپذیری است که می‌باید به آرامی تحمل شود. معینا همین میلیون‌ها پرولتاریای کمونیست دیگر گونه می‌اندیشند و این را به موقع معینی هنگامی که به شیوه‌ی عملی وجود خود را با "جوهرشان" همگون سازند ثابت خواهند کرد" (۹).

از اینرو آن چنان که مطهری می‌گوید درک مادی از تاریخ درکی "غیر فطری" و غیر انسانی نیست. بلکه درکی معقولانه و عملی برای بازگشت انسان به خویش از مسیر دردناک و پر پیچ و خم تکامل است. مغری است از ضرورت به آزادی. از نقص به کمال و از فقدان انسانیت در پهنه‌ی عام جامعه‌ی طبقاتی به انسان و انسانیت در جهان بی طبقه.

۳

مطهری در جایی دیگر می‌گوید:

"این است که گفته می‌شود اقتصاد زیربنای جامعه است و سایر شئون روبنا یعنی همه‌ی شئون اجتماعی — برای توجیه و تفسیر وضع اقتصادی در جامعه است. و هنگامی که زیربنای جامعه در اثر تکامل ابزار تولید و بالا رفتن سطح تولید دگرگون می‌شود جبرا روبناها باید تغییر کند" (۱۰).

در جواب "بزرگترین فیلسوف شیعه" گفتنی است که نخست آن که فورماسیون اجتماعی مجموعه‌ای است از شیوه‌ی تولیدی مسلط به همراه بقایای شیوه‌ی تولیدی گذشته یا شیوه‌های تولیدی (غیر مسلط) گذشته، روبنای متناسب با شیوه‌ی تولیدی غالب بقایای روبنای متناسب با شیوه‌ی تولیدی گذشته و نطفه‌های روبنای متناسب با زیربنای آتی. بنابراین — درک او از یک صورت‌بندی اجتماعی اساسا درکی ناقص است. همچنان که برداشت او از نقش اقتصاد در حرکت تاریخ نیز آنچنان که خودش دوست ندارد، درکی متافیزیکی است. به گمان مارکسیسم اقتصاد در روند تکامل این چنین که او می‌گوید عمل نمی‌کند بلکه عوامل روبنائی بنوبه‌ی خود بر یکدیگر و همه با هم بر زیر بنا تاثیر می‌گذارند. اما آنچه که در تحلیل نهائی تعیین کننده است زیر بنا است. نگرش به زیر بنا و نقش آن در گذر تکامل تاریخ نگرشی یکسویه نیست.

"بر اساس درک مادی از تاریخ عامل تعیین کننده نهائی در تاریخ عبارتست از تولید و تجدید تولید زندگی واقعی. نه من و نه مارکس هیچگاه چیزی بیش از این را ادعا نکرده ایم. زیرا اگر کسی این مطلب را تغییر داده و بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل است، موضوع را به یک عبارت بی معنی مسخره و مجرد تبدیل کرده است" (۱۱).

انگلس، این مفهوم را با کلامی دیگر بصورت زیر بیان کرده است:

"وضع اقتصادی زیر بنا را تشکیل می‌دهد، اما عناصر گوناگونی از روبنا — یعنی اشکال سیاسی مبارزات طبقاتی و نتایج آن‌ها از قبیل تشکیلاتی که بدست طبقه‌ی فاتح بعد از یک نبرد پیروزمندانه تاسیس می‌گردند و غیره، همچنین اشکال حقوقی و بخصوص انعکاسات تمام این مبارزات واقعی در مغزهای شرکت‌کنندگان، از نظر — شوری‌های سیاسی، حقوقی و فلسفی و عقائد مذهبی و تحول بعد آن‌ها به سیستم‌های خشک و لایتغیر و همچنین تاثیرشان را بر روی مسیر مبارزات تاریخی اعمال می‌نمایند. و در بسیاری از موارد بطور اخص شکل آن را تعیین می‌کنند. در بین تمام این عناصر تاثیرات متقابلی وجود دارد، که در آن میان مجموعه‌ی حوادث بیشمار حرکت اقتصادی بالاخره ناگزیر به تاکید خود می‌باشد. در غیر این صورت بکار بردن شوری در مورد هر دوره‌ی تاریخی ساده تر از حل یک معادله‌ی یک مجهولی خواهد بود" (۱۲).

و سوم آن که بر خلاف آنچه مطهری می‌گوید روبنا با سطح تکامل نیروهای مولده نیست که تغییر می‌کند. تکامل نیروهای

۹- مارکس، ایدئولوژی آلمانی، ص ۵۸ انگلیسی

۱۰- مطهری، قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه‌ی تاریخ و شهید، ص ۲۰.

۱۱- نامه انگلس به ژوزف بلوک، سپتامبر ۱۸۹۰ - مکاتبات مارکس - انگلس در باب ماتریالیسم تاریخی، ص ۹۲.

۱۲- منبع قبلی، همان صفحه.

مولده تا زمانی که در فورماسیون موجود صورت می‌گیرد چیزی را تغییر نمی‌دهد. تغییر فورماسیون‌های اجتماعی و جهش‌ها و تغییرات کیفی در تاریخ است که لزوم تغییر روبنا را نیز ایجاب می‌کند اما تغییر روبنا نیز بر خلاف گفته‌ی مظهری امری جبری نیست، بلکه تدریجی و ترتیبی است و دقیقاً از این زاویه است که در هر صورت‌بندی اجتماعی تا مدت‌ها بقایای روبنای مناسب با شیوه‌ی تولید مغلوب و از میان رفته وجود دارد. در بین عوامل مختلف روبنائی تنها قدرت سیاست (دولت) است که با جهش ناگهانی منتقل می‌شود و تغییر می‌پذیرد و عوامل دیگر روبنائی نظیر فرهنگ، مذهب و غیره از آنجا که باری تاریخی از گذر سال‌ها را بردوش دارند، در تغییر خویش نیز باید غبار تاریخی را اندک‌اندک از چهره بزدایند و مارکسیسم بر خلاف ادعای این "نابغه قرن" جز این نمی‌گوید.

۴

مظهری برداشت خویش را از دیالکتیک چنین بیان میکند:

"آنچه از مختصات این مکتب و مایه‌الامتیاز آن از سایر تفکرات است و در حقیقت هسته‌ی اصلی تفکر دیالکتیکی باید شمرده شود دو چیز است یکی این که همچنان که واقعیت خارجی که موضوع اندیشه است وضع دیالکتیکی دارد، خود اندیشه نیز وضع دیالکتیکی دارد یعنی اندیشه مانند طبیعت محکوم اصول چهارگانه‌ی دیالکتیک است. و از این جهت هیچ مکتبی با این مکتب همراه نیست. دیگر این که این مکتب تضاد را باین صورت تعبیر می‌کند، که هر هستی در ذات خود متضمن نیستی است و از اینرو مساوی با شدن یعنی حرکت است هر چیز لزوماً نفی خود را در درون خود می‌پرورد. و سپس متحول به آن می‌گردد آن نیز به نوبه‌ی خود همین جریان را طی می‌نماید. و باین ترتیب طبیعت و تاریخ همواره از میان اضداد عبور می‌کند از نظر این مکتب تکامل جمع میان دو ضد است که یکی به دیگری تبدیل شده است. بعلاوه لازمه‌ی این طرز تفکر اینست که حرکت طبیعت و تاریخ را لزوماً بصورت مثلث‌تزی، آنتی‌تزی، سنتز یعنی بصورت عبور از میان اضداد بدانیم" (۱۳).

برای روشن شدن نادرستی تحلیل "بزرگترین مفسر دیالکتیک" از دیالکتیک مارکس نخست باید نگاهی کوتاه به دیالکتیک هگل و سپس به دیالکتیک مارکس افکند.

دیالکتیک هگل دیالکتیک سه‌گانه و یا سه‌پایه است. سه‌گانگی دیالکتیک هگل از خود ساختمان تفکر فلسفی او نشأت می‌گیرد: روح مطلق بصورت ایده‌ای خود موضوع خویش شدن در سفر خویش برای بازگشت بخود در طبیعت مادی از خود بیگانه می‌گردد. این بیگانگی تبلور عینیت یافتگی روح مطلق است. بازگشت روح مطلق به خویش آنجا انجام می‌گیرد که عینیت یافتگی با تمام فعلیتش صورت می‌پذیرد: منطق، طبیعت و روح سه پایه‌ی نخستین فلسفه هگل را می‌سازند. تغییرات درون هر يك از مقوله‌های منطق جهت‌شدنش به طبیعت و طبیعت جهت‌رسیدنش به روح نیز بصورت سه‌گانه صورت می‌پذیرد. هگل در دیالکتیک خویش از سه پایه‌ی هستی، نیستی و شدن آغاز می‌کند و آن را در روح موضوع خود شده با سه پایه‌ی هنر، دین و فلسفه به پایان می‌برد.

ليك جدا از سه پایه‌ای بودن فلسفه هگل این نکته نیز گه‌تتی است که سفر روح در تاریخ و جهان عینی از درون تناقض‌ها راه می‌گشاید. در نزد هگل روح در جریان تحقق خود از چهار مرحله‌ی قومی می‌گذرد: شرقی، یونانی، رومی و ژرمانیک مسیحی. هر کدام از این عینیت یافتگی‌ها در اندام اقوام مختلف روح در شرایط متفاوتی از فعلیت خویش عینی می‌شود. اما بهر تقدیر يك چیز اساس حرکت تاریخ است و آن خواست و اراده‌ی روح مطلق است:

"روح است که با خواست معقول و ضروری خود رویداد‌های تاریخ جهان را رهبری کرده است و می‌کند. شناخت روح در مقام رهبری آن مقصود از فلسفه‌ی تاریخ است" (۱۴).

ليك چنانچه گه‌تیم در فلسفه‌ی هگل روح در جدال با تناقض‌های درونی خویش و در يك خود پویی راه حرکت خود را در جهان می‌گشاید. سفری از تبااهی و دوپارگی به یگانگی و خرسندی و آنگاه دوباره تبااهی و دوپارگی و خرسندی.

"در درگونی يك روح قومی به روح دیگر می‌بینیم که روح کلی عموماً نمی‌میرد. آنچه می‌میرد روح يك قوم است در ضمن

۱۳- ص ۲۵ و ۲۶ و ۲۷، مظهری، منبع قبلی.

۱۴- هگل، عقل در تاریخ.

چون روح قومی به تاریخ وابسته است ، باید کارش را بشناسد و درباره ی خود بیندیشد . این اندیشیدن و تأمل سبب می شود که بزودی روح کلی هر گونه احترامی را برای هستی بی میانجی اش از دست بدهد . زیرا آن را بر اصل جزئی و خود پرستانه استوار می بیند . در نتیجه روح کلی از روح ذهنی جدا می شود افراد بدرون خود پناه می برند و متصورهائی خود پرستانه می جویند و این چنان که گفتیم نشانه ی تباهی حال هر قوم است ، زیرا هر کس متصوره های خصوصی خود را از روی عواطف شخصی خود بر میگزیند . ولی روح ذهنی چون بدرون خود پناه می برد ، اندیشه بعنوان واقعیتی مستقل نمودار میشود . لیکن همین نکته ی آغاز اصلی برتر است . و میان روح ذهنی و کلی ضرورت یگانگی را پیش می آورد . زیرا روح در ذات خود یگانه است . روح چندان زنده و نیرومند هست که بتواند یگانگی مطلوبش را بیافریند . تقابل میان روح و اصل فروتر یا تناقض میان آن ها به اصل برتر می انجامد " (۱۵) .

بنابراین علاوه بر آن که در دیاالکتیک هگل حرکت روح اساس هر چیز است ، چند ویژگی دیگر نیز در آن به چشم می خورد نخست آن که غایت آن امروز (جامعه بورژوائی عصر هگل) است . و دیگر این که خرسندی انسان ها را در بسیاری از لحظات تاریخ متحقق می بیند و سوم آن که حرکت روح در تاریخ و بر تاریخ لزوما بصورت ۳ پایه صورت می گیرد . اما دیاالکتیک مارکس نسبت به هگل دارای چند تفاوت بارز است . اول آن که در نگرش فلسفی مارکس جهان نه عینی شده ی ایده بلکه مستقل از آن است . برای مارکس هیچ روح و ایده ای فراتر از عینیت زندگی انسان ها و مسلط بر آن وجود ندارد . و همین به دیاالکتیک مارکس مفهومی ویژه می بخشد . دیاالکتیک مارکس به هیچ عنوان از درک ماتریالیستی و از تاریخ جدا نیست . ماتریالیسم مارکس قبل از هر چیز ماتریالیسم تاریخی است . و دیاالکتیک او قبل از هر چیز دیاالکتیک حرکت انسان در بطن تاریخ است . ماتریالیسم دیاالکتیک مارکس يك نظام منسجم فکری است و در این موضوع جدائی بین نگرش و تفسیر ممکن نیست .

" نه منطق ، نه علم اشکال خارجی اندیشه ، بلکه قوانین تحول و کلیه ی چیزهای مادی و معنوی و طبیعی است . یعنی علم تحول تمامی مضمون مشخص جهان و شناخت آن یعنی جمع کل " (۱۶) .

و از آنجا که دیاالکتیک مارکس شیوه ی نگرشی از پائین به جهان است در دیاالکتیک او انسان در فرآیند کار ، خویش را تغییر می دهد و بسوی کمال می رود .

" کار در وهله ی اول فرآیندی است که انسان و طبیعت هر دو در آن شرکت دارند و در آن انسان به طیب خاطر واکنش های مادی بین خود و طبیعت را تنظیم و کنترل می کند . او خود را بعنوان یکی از نیروهای طبیعی در مقابل با آن قرار می دهد و بازوان و پاها و سر و دستان و نیروهای طبیعی بدن خود را بمنظور تصاحب تولیدات طبیعت به حرکت در می آورد بنابراین با عمل بر جهان خارجی و تغییر آن او در آن واحد طبیعت خود را تغییر می دهد " (۱۷) .

در نتیجه برای مارکس منشاء حرکت زمین است و شیوه ی تولید . دیاالکتیک مارکس نگرش به اجزاء خارجی گذشته ، تعمیم آن به کل و حرکت دوباره به فرد است . از اینرو تفاوت بزرگ دیگر دیاالکتیک مارکس با هگل آنست که در نزد مارکس خاستگاه امروز است (جهان سرمایه داری) . امروز برخلاف هگل در نزد مارکس غایت نیست . چرا که دیاالکتیک مارکس در پرتوی تغییر جهان است و نه تفسیر آن . دیاالکتیک مارکس با دیاالکتیک هگل تفاوت دیگری نیز دارد و آن این که بنظر مارکس در گذر تاریخ انسان هرگز " خرسند " نبوده است . انسان حتی در آگاه ترین لحظات خویش به ضرورت ، هرگز آزاد و خرسند نبوده است زیرا که برای مارکس برخلاف هگل آزادی شناخت ضرورت نیست . و نیز آخرین تفاوت آن که گرچه همانند هگل اساس دیاالکتیک مارکس حرکت است ، حرکتی که ناشی از تاثیرهای متقابل ، تناقض ، نفی ، نفی در نفی و تغییرات کمی به کیفی و کیفی به کمی است . اما از آنجا که در دیاالکتیک مارکس حرکت از اندیشه ی مطلق به عینیت منتقل نمی شود ، تغییرات لزوما بصورت پیش ساخته و سه پایه ای صورت نمی گیرد . در دیاالکتیک مارکس حرکت اساس است اما چگونگی حرکت

۱۵- هگل ، عقل در تاریخ

۱۶- لنین - منتخب آثار ، جلد ۳۸ ، ص ۹۳

۱۷- کارل مارکس - سرمایه جلد اول

"همچنان که سابقا بخشی از اشراف در کنار بورژوازی قرار گرفت در روزگار ما نیز بخشی از بورژوازی خصوصا آن بخش از ایدئولوگ های بورژوا که به درك نظری جنبش تاریخی در مجموع آن توفیق یافته اند به صف پرولتاریا خواهند پیوست" (۲۲) .

و این سخن زیبای انگلس نیز بیان شاعرانه ای از این عبارت است :

"اتحاد آنان که فکر می کنند لذا رنج می برند و آن ها که رنج می برند لذا فکر می کنند شرط تغییر جهان است" .
از این زاویه برخلاف سخن "معلم بزرگ" انسان صرفا بینش و وجدان اجتماعی خود را از محیط طبقاتی اش نمی گسرد و نیز "روشنفکری" و "جامد الفکری" مقوله ای صرفا اقتصادی نیست . همچنان که طبقات بدون آگاهی و صرفا در زمینه ای تعریف اقتصادی، طبقه نیستند .

سخن آخر

"استاد شهید" انسان را مجموعه ای از خصائل عالی و دانی (۲۳) می داند (از کرامات شیخ ما چه عجب!) و به گمان او خصائل عالی چیزی نیستند مگر میل به مذهب . او فکر می کند که انسان منحنی و انسان کمال (۲۴) یافته (بخوان انسان مذهبی و انسان غیر مذهبی) در طول تاریخ همواره در جدال بوده اند . نبردی میان جنرال الله (۲۵) و حـزب شیطان (که گویا هنوز هم ادامه دارد) . او معتقد است چگونگی انسان هیچگونه ارتباطی به شرایط و محیط اجتماعی ای که آدمی در آن زندگی می کند ندارد . انسان یا دارای فطرت انسانی است یا نیست (چرا؟ به کسی مربوط نیست!) یعنی آن که یا هابیلی است یا قابیلی (و البته که قابیلیان را باید بوسیله ی خراب کردن دیوار به سرشان و قطع دست و پا و در آوردن چشمان هابیلی کرد) . بنظر او نظریه ای که تنش های تاریخی را دارای ماهیت طبقاتی بداند توهینی (۲۶)! است به مقام انسان . زیرا که اعتقاد دارد گروهی از انسان ها (حالا در هر مناسبات اجتماعی که می خواهد باشد) برده داری، فئودالی و ... چراغ فطرتشان خاموش است! و گروهی روشن! و به انسان چه مربوط است که پیرامون او چه می گردد . چرا که وجود طبقات هم فطرت طبیعت است! مهم آنست که انسان چراغ فطرتش را روشن کند تا با نظام موجود همخوانی پیدا کند . به يك کلام، انسان تسلیم به روابط طبقاتی موجود، انسان از خود بیگانه ی سر نهاده و خاضع بر آستان توهم و خیال و نمایندگان این توهم بر روی زمین . انسان در هراس از نفرین انبیاء و دلشاد به شفاعتشان . انسان مسخ شده، انسان ایده آل مطهری است . و از همین روست که اعتقاد دارد مارکسیسم یعنی نگاه به انسان همچون ابزار، یعنی نفی معنویت، نفی آزادی، نفی ذات انسانی و نفی انسانیت .
مارکسیست ها اما چیز دیگری می گویند : زنده باد مبارزه ی طبقاتی، زنده باد انسان، زنده باد شکوفائی، زنده باد عشق، زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم، زنده باد تحقق انسان در جامعه ی بی طبقه و به استواری تاریخ همیشه رنج هایش در طول تاریخ !

ج - مهر داد



۲۲- مارکس، منبع قبلی .

۲۳- قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه ی تاریخ، ص ۳۶ .

۲۴- همان منبع، ص ۳۹ .

۲۵- همان منبع، ص ۴۱ .

۲۶- همان منبع، ص ۴۰ .

۲۷- همان منبع، ص ۴۰ .

اعلامیه های منتشر شده

در چند ماه اخیر، چندین اعلامیه و يك ضمیمه رهائی توسط سازمان و هواداران آن منتشر شده اند که به لحاظ این که ممکنست همه ی آن ها بدست خوانندگان رهائی نرسیده باشند، به مختصری از آن ها در اینجا اشاره میشود.

★ يك اعلامیه تحت عنوان "آزادی زنان، معیار آزادی جامعه است" در اسفند ۱۳۶۳ به مناسبت روز جهانی زن منتشر شد. در اعلامیه از جمله آمده است:

"این مرتجعین ماقبل تاریخ ثابت کرده اند که مسئله ی زنان برای آن ها تنها وسیله ایست برای سرکوب هرگونه ندای آزاد یخواهی تحت نام مبارزه با فساد و فحشاء و فرهنگ غرب، سرپوشی است بر معضلات و مشکلات رژیم، وسیله ایست برای تسویه حساب های باندهای حاکم.

اگر رژیم ولایت فقیه این امکان را می یابد که زنان را اینچنین آلت دست خود قرار دهد... علاوه بر ماهیست فوق ارتجاعی، باید علت دیگر آن را در عدم تشکل و انسجام خود زنان دانست. بی سازمانی و پائین بودن سطح آگاهی سیاسی - اجتماعی این قشر و بی توجهی اکثریت نیروهای انقلابی به مسئله ی زنان، زمینه ی مساعدی برای اعمال فوق ارتجاعی رژیم و سوء استفاده ی او از این مسئله برای حل مشکلاتش فراهم کرده است."

★ اعلامیه ی دیگری به مناسبت سالگرد انقلاب ۵۷ توسط رفقای هوادار تحت عنوان "انقلاب سوسیالیستی تنها راه رهائی از قید ستم سرمایه است" چنین خاتمه یافت:

"کارگران و زحمتکشان:

جمهوری اسلامی هم يك رژیم سرمایه داری است. تاج و عمامه دو روی يك سکه اند. رهائی از قید و بند جامعه ی سرمایه داری جز با عمل متحد، متشکل و مسلحانه برای برقراری سوسیالیسم ممکن نیست. استقرار هر حکومتی غیر از حاکمیت کارگران و توده ی ستمکش نتیجه ای بجز آنچه در قیام ۵۷ دیدیم به بار نخواهد آورد."

★ اعلامیه ی سازمان در باره ی جنگ تحت عنوان "صلح واقعی در گرو سرنگونی رژیم های جنگ طلب است" که پس از شروع بمباران شهرها در فروردین انتشار یافت اینگونه رهنمود داد:

"امروز باید با مزد بگیرانی که به هر معرکه و بر سر اجساد عزیزان ما گسیل می شوند تا شعار جنایتکارانه ی "جنگ، جنگ تا پیروزی" را سر دهند به مقابله برخاست امروز باید در هر گفتگوی، در داخل اتوبوس در صف ارزاق، در داخل تاکسی، در کارخانه و اداره و مدرسه چهره ی واقعی جنگ طلبانی چون صدام حسین و خمینی را که در پناه آتشبارهای ضد هوایی و پناه گاه های بتونی نشسته و جوانان و هموطنان ما را در زیر بمباران های هوایی و موشک ها و گلوله های توپرها کرده اند افشا کنیم. باید سربازان را به فرار از جبهه های جنگ ارتجاعی ترغیب کرده و به آنان با آغوش باز پناه دهیم. امروز باید با نوشتن شعار بر دیوارهای محلات، کارخانجات و اماکن عمومی، تکثیر و پخش اعلامیه های ضد جنگ در وسیع ترین سطح ممکن، برپا کردن تظاهرات موضعی با شعارهای

ضد جنگ در جهت سرنگونی رژیم های ایران و عراق پیش برویم که این تنها راه رسیدن به صلح واقعی است . امروز باید فریاد برآوریم :

ایرانی ، عراقی بیا خیز ، بنیان جنگ فرو ریز .

شعار جنگ طلبان : جنگ جنگ تا پیروزی . شعار زحمتکشان : مرگ بر جنگ افروزی .

جنگ هدیه ی رژیم های مرتجع ایران و عراق به امپریالیسم .

خواست زحمتکشان د و کشور : صلح ، آزادی ، سوسیالیسم .

صلح واقعی در گرو سرنگونی رژیم های جنگ طلب است .

برای صلح ، آزادی و سوسیالیسم بیا خیزیم .

★ همچنین سازمان در فروردین ضمیمه ی نشریه ی رهائی را تحت عنوان " موقعیت کنونی و وظایف ما " منتشر کرد . این بیانیه به تحلیل وضعیت داخلی د و رژیم ایران و عراق و موقعیت آن ها در صحنه ی بین المللی و نقش مسائل خارجی و توضیح وضع مردم پرداخت . سپس در پایان چنین نتیجه گیری کرد :

" . . . آن که مدعی مبارزه با امپریالیسم است ولی خود سرکوبگر است ، آن که می خواهد با سرمایه ی بزرگ بجنگد .

چون هنوز سرمایه ی خودش بزرگ نیست ، آن که توهمی را نزد و بلکه بدان دامن زد . دیگر قادر به فریب

مردم ، مردمی که این ها را تجربه کرده اند نیست . . . باید به مردم شناساند که حکومت سرمایه در هر شکل

و اندازه اش همین است . باید شعار نان ، صلح و سوسیالیسم را در همه ی جوانب و ابعادش به مردم قهاند .

باید ضرورت یک دگرگونی اساسی و بنیادی را در اجتماع تبلیغ کرد . باید نشان داد که تنها راه خاتمه ی نه

این جنگ ، بلکه همه ی جنگ ها ، پایان دادن به سلطه ی آفریننده جنگ ها ، — سرمایه — است . باید نشان

داد که حاکمیت سرمایه داران بزرگ و خرده بورژوازی غاوت ماهوی ندارند ، که استقلال و آزادی جز با برقراری

سوسیالیسم میسر نیست . . .

به مردم تفهیم کنیم :

که رژیم های ایران و عراق هر د و سرکوبگرند .

که رژیم های ایران و عراق هر د و رژیم های سرمایه داری و استثمارگرند .

که رژیم های ایران و عراق هر د و جنگ طلبند .

به مردم نشان دهیم :

که حامیان هر د و رژیم از این جنگ — و جنگ های دیگر — منفع میشوند .

که آن ها به منافع خود چشم دارند .

که آن ها از کشتار ما خم به ابرو نمی آورند .

به مردم بگوئیم :

که رهائی از این جنگ و جنگ های آینده در گرو سرنگونی حاکمیت سرمایه است .

که این کار بجز بدست آن ها صورت نخواهد گرفت .

که تنها راه ، قیام علیه هر نوع سرکوب و استثمار است .

که آزادی و استقلال بدون سوسیالیسم شعار سرکوبگران و استثمارکنندگان است .

★ در نیمه ی اول اردیبهشت پس از آغاز مقاومت مردم در مقابل موتورسواران اوپاش حزب الله ، اعلامیه ی سازمان تحسنت

عنوان " برای مقابله با هجوم مجدد اوپاشان آماده شویم " پخش شد . اعلامیه ابتدا علل این هجوم را به این شرح توضیح داد :

" گمراهی و سرگرمی " امت " در رابطه با قطع حمله به شهر ها پس از سفر دبیر کل سازمان ملل ، زدودن اخبار

شادی آفرین کوی ۱۳ آبان و استفاده ی بخشی از رژیم برای پرده برداشتن از بی کفایتی مزمن دولت موسوی " .

سپس شرحی از اخبار مقاومت و مبارزه علیه این اوپاش در سطح شهر در پی آمده بود . در تحلیل علل توقف تهاجم رژیم

و رهنمود پایانی اعلامیه اظهار می‌کرد :

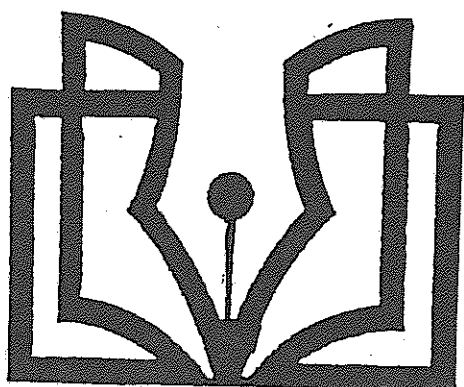
"اخبار مقاومت و مبارزه در تمام شهر پخش میشد و به مردم روحیه می‌بخشید و آن‌ها به عینیت می‌دیدند که با مقاومت و همبستگی خود قادر به درهم شکستن نیروهای رژیمند . این روحیه بدنبال تظاهرات ۱۳ آبان زنگ خطر را برای رژیم به صدا در می‌آورد . چه در صورت گسترش مقاومت و مبارزه ای توده ای ممکن بود اوضاع از کنترل خارج شود و منافع تمام جناح های رژیم را بخطر اندازد . این بود که خامنه ای که خود چهار روز پیش در نماز جمعه ۳۰ فروردین بر تظاهرات اوپاشان صحنه گذاشته و آن را تشویق کرده بود در روز سوم اردیبهشت سراسیمه . . . ختم تظاهرات را اعلام کرد .

ولی دیگر واضح است که این اظهار خامنه ای صرفا اعتراف به شکستی فاحش است . . . اما نباید در این حد توقف کرد . باید پیش رفت تا این شکست رژیم را نهایتا تبدیل به شکستی اساسی کرد . رژیم اکنون چون مار زخم خورده ایست که دست روی دست نخواهد گذاشت . برای جلوگیری از هجوم های بعدی باید از هم اکنون دست بکار شد و مبارزه را توسعه داد . این تنها در صورت پخش وسیع اخبار اعتراضات ضد رژیم ، همبستگی و اتحاد در مقابل عناصر رژیم در محل کار و خیابان ، نوشتن شعار های ضد رژیم بر دیوارها ، دست بدست گرداندن و رونویسی و پخش اعلامیه ها ، تظاهرات موضعی و سایر اقدامات ابتکاری ممکن است . اما برای ریشه کردن این هجوم ها و کسب مجدد آزادی و حقوق از دست رفته باید رژیم جبار و ارتجاعی جمهوری اسلامی را از بنیان برکند . این نیز تنها توسط خود مردم در اثر گسترش همبستگی و مقاومت ، اعتراض و اعتصاب و تظاهرات و سرانجام پیوند مجموعه ی مبارزات امکان پذیر است . مردمی که رژیم سفاک شاه را سرنگون کردند بخوبی قادر به از جا کندن رژیم زنجیر گسیخته ی جمهوری اسلامی هستند ."

★ در اردیبهشت ماه ، همچنین اعلامیه ای به مناسبت ۱۱ اردیبهشت روز جهانی کارگران ، منتشر شد که با بررسی اعتصابات سال گذشته ، وضعیت کارگران و تضییقات رژیم علیه آن‌ها نتیجه گیری کرد :

"کارگران و زحمتکشان مبارز :

رهائی کارگران بدست پر توان خود آنان انجام می‌گیرد . باید اعتراضات و اعتصاب ها را سازمان داد . در شرایطی که با انتخاب نماینده ، رژیم در صدد تعقیب و اخراج او بر می‌آید ، کارگران باید همواره اعتراضات خود را بصورت جمعی انجام داده و به محض اعتصاب ، کمیته ی مخفی اعتصاب را تشکیل داده و آن را به پیش برند . تشکیلات هسته های مخفی کارگری می‌تواند شکل کارگران را حفظ کرده و به مبارزات آنان یاری رساند . پخش اخبار اعتصابات و مبارزات کارگران کارخانه های مختلف در جهت همبستگی نقش تعیین کننده ای داشته و رژیم را که مانع گسترش اخبار مبارزات کارگری است بیش از پیش به وحشت می‌اندازد . در سال گذشته همبستگی کارگران پالایشگاه اصفهان با اعتصابیون ذوب آهن نشان داد که این همبستگی می‌تواند نقش تعیین کننده در موفقیت اعتراضات کارگری داشته باشد . مبارزات آگاهانه و متشکل کارگری حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی را بزانو در آورده و نابود خواهد کرد . بکوشیم که با زنده نگهداشتن سنت مبارزاتی کارگران و درس آموزی از این مبارزات در جهت آگاهی هر چه بیشتر کارگران روز اول ماه مه را گرامی بداریم ."



منتشر کرده ایم

۱۱۱۱۱۱۱۱۱

از سازمان وحدت کمونیستی

— استالینسم (تبادل نظریا سجنفا، دفتر دوم)

— اندیشه مائوتسه دون و سیاست خارجی چین

(تبادل نظریا سجنفا، دفتر سوم)

— چه نباید کرد؟ نقدی برگزیده و رهنمودی

برای آینده

— رهائی تشوکی، شماره های (۲، ۳، ۴)

— آنتی دویژنگ (دفتر اول)

— در تدارك انقلاب سوسیالیستی

— انقلاب و مکرانیک یا سوسیالیستی

— مکانیات مارکس و انگلس درباره

ماتریالیسم تاریخی

— مارکسیسم و حزب نوشته جان مالدینکس

(درباره نظرات مارکس، لنین و دیالکتیکازمویک)

— تروتسکی و گرامشی در مورد سازماندهی

— تروتسکیسم فقط دیالکتیک لنینیستی

— قصاص و مقررات آن

— کارل مارکس درباره جنگ

— مبارزات طبقاتی در السالوادور

— کارل مارکس، فراموشین های ما قبل سرمایه داری

(ضلی از " گروندریسه)

— ریازانده و دخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس

و فردریک انگلس

— سالامه والیه دخلی بر اقتصاد سیاسی

— نقدی بر تز " راه رشد غیر سرمایه داری "

— بحثی پیرامون تئوری انقلاب و نقدی بر نظرات

سازمان رزندگان

— رهائی دوره دوم در ۱۱۲ شماره

— نقد نظرات اتحاد مبارزان کمونیست

پیرامون تئوری انقلاب ایران

— دویژنیش در حزب کمونیست ایران

— رهائی دوره سوم " شماره های ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ "

— رهائی دوره سوم " شماره ۲ خرداد ۱۳۶۴ "

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

— اندیشه رهائی شماره ۱ اسفند ۱۳۶۲

— اندیشه رهائی شماره ۲ بهار ۱۳۶۳

— اندیشه رهائی شماره های ۳، ۴ اسفند ۱۳۶۳

از هواداران سازمان وحدت کمونیستی

— نقدی بر " درباره تفاد " اثر مائوتسدون

— پل سوئیزی و نقدی بر " مبارزه طبقاتی در شوروی "

از شمارل بنسلیام

— سیاست حزب توده، قبل از انقلاب و بعد از انقلاب

— درباره شورای

— انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت

— " انقلاب مرحله ای " یا " انقلاب در انقلاب "

پاسخی به انتقادات سجنفا از نظرات سازمان

وحدت کمونیستی

— گاهنامه هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا

شماره يك و بهمن ماه ۱۳۶۱

گزیده ئی از مقاله های " رهائی "

— فدائیان اسلام و مشروطه طلبی

(چاپ اول اروپا - چاپ دوم پلانفرم چاپ آمریکا)

— نقدی بر نظرات سازمان پیکار

— نقدی بر نظرات راه کارگر

— نقدی بر نظرات سجنفا

— حزب توده در کرانه های ارتداد

— نقدی بر نظرات " شورای متحد چپ "

— درباره " سازمان انقلابی "

— درباره سازمان مجاهدین خلق ایران

— بر خیزدی به قضاوه های کنگره دوم کره له

از دیگران

— روی مد ویدی در دادگاه تاریخ (حقایق درباره

دوران حاکمیت استالین، ترجمه " منوچهر هزارخانی)

— احمد شاطو، کاشفان فریض شوکران

— فدیریکو گارسیا لورکا، ترانه شرقی و اشعار دیگر،

ترجمه احمد شاطو

— احمد شاطو، ترانه های کوچک غمت

برای ارتباط با کمیته خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، به آدرس های زیر تماس بگیرید .

آدرس ها :

ALIAS
Postfach 396
1060 Wien
AUSTRIA

ANDICHE-RAHAI
Rue du Progres, 111a
2300-LA CHAUX-DE-FONDS
SUISSE



هموطنان مبارز

ادامه مبارزه رفقایمان در ایران با رژیم قرون وسطائی و وحشی خمینی و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تک تک شما امکان پذیر نخواهد بود . مطمئن باشید که کمک های مالیتان، هر قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات و مبارزات رفقایمان در ایران نقش تعیین کننده ای خواهد داشت . کمک های مالی خود برای ارسال به داخل را به آدرس بانکی زیر ارسال دارید .

CREDITANSTALT
6020 21 27837
Schottengasse 6
1011 Wien
AUSTRIA

”... اگر نمی‌خواهیم یکبار دیگر در شرایطی قرار گیریم که جنبش پر جوش و خروش توده‌ای به مسلخ دیکتاتوری و سرکوب برده شود راهی جز این نیست که علاوه بر شرکت در جنبش عمومی و آزاد یخواهان در جهت رادیکالیزه کردن این جنبش با هدف تدارک برای انقلاب سوسیالیستی تلاش کنیم. این هم از طریق تبلیغ ضرورت و کمک به شکل‌یابی و فعالیت سیاسی کارگران، نه چون انقلاب بهمن از موضع طبقاتی خرده بورژوازی بلکه از موضع طبقاتی پرولتری، ممکن است. این نوع شکل‌ها حتماً باید خواست‌های دمکراتیک عمومی (چون آزادی مطبوعات، حق تعیین سرنوشت خلق‌ها ۰۰۰) را با خواست‌های دمکراتیک کارگری (از جمله حق شکل، حق اعتصاب، کم کردن ساعات کار، افزایش حقوق و غیره) تلفیق کنند. هیچ شکلی، چه کارگری و چه غیر آن، بدون طرح تمامی خواست‌های دمکراتیک و فعالیت عملی در راه آن‌ها یک شکل دمکرات نخواهد بود. علاوه بر این، شکل‌ها و جریان‌ات کارگری باید در هر زمان خط‌کشی و مرزبندی خود را با شکل‌های دیگر روشن کنند، و همواره بدیل حکومت سوسیالیستی را پیش‌رو داشته باشند. نیروهائی که معتقدند طرح اینگونه مسائل به افتراق و پراکندگی می‌انجامد، یا در بهترین حالت، نادانند، و یا خائن که قصدی جز فراهم آوردن مجدد زمینه برای سرکوب و نابودی جنبش کارگری و سوسیالیستی ندارند. تنها در پرتو طرح تمامی خواست‌های دمکراتیک و بدیل انقلاب سوسیالیستی، در عین فعالیت برای سرنوشتی رژیم حاضر، می‌توان امیدوار بود به هنگام انقلاب سیاسی آتی سرمایه‌داران، اگر نه اساساً، حداقل به سادگی قادر نباشند سلطه‌ی ترور و وحشت خود را برقرار سازند.”



”پیغمبران، این ”قهرمانان شاید“ در جوامع پیشا سرمایه‌داری، امروز بیش از هر چیز موجوداتی تاریخی‌اند. شایسته‌ی موزه‌های تاریخ و شایسته‌ی آن که موضوع تحقیق باشند در زمینه‌ی آنچه که بر انسان در گذر تاریخ گذشته است. اجرای فرامین مذهبی برای نظم نوین به جهان بخشیدن اینک تنها یک شوخی است. شوخی‌ای که فقط ناآگاهان و جلادان بر آن دست می‌یازند. اکنون دین بیش از هر زمان دیگر در نزد انسان تبلور یک از خود بیگانگی معنوی است که نابودیش تنها با رفع از خود بیگانگی مادی و نابودی جامعه‌ی سرمایه‌داری میسر است. اما برای مبارزه با دین باید دین را شکافت تا دین بشکند. چه اگر آگاهی بر رنج اساس پیروزی بر رنج است این تبلیغی دوسویه است، از یکسو این سخن مارکس مصداق دارد که:

”مذهب قلب جهان بی‌قلب، روح جهان بی‌روح، اندوه موجود ستمدیده، و نقد دین نقد رودخانه‌ی اشکی است که نمک سوزانش دین است.”

و از سوی دیگر این گفته‌ی او نیز درست است که:

”رهائی از پندارهای یک وضع محتاج رهائی از وضعی است که نیازمند پندار است.”

I.S.F.

BOX 88

172 23 SUNDBYBERG

SWEDEN

نشانی:

بها معادل ۲ مارک آلمان غربی

بازتکثیر از

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا